

پراکسیس انسان ساز

پایه از صفحه ۱

کسرتش یک چنین نسبت عظیم جهانی میگرد ؟
سرخرافا مکه ، که پایگاه اصلی دشمنان این نسبت
میگرد ؟
و از همه اینها مهمتر اینکه ، اگر بر سر کار کاروان
های جاری بودن مکه ، ست پیدا شدن سوغهای
نگر می چون محمد و علی است ، آیا جای آن نیست
که بهریم : چرا این نبوغها و این اغلاصون بزرگ
در مده ، و مقصد این کاروانها و در مده شدن و
پیشرفت آن زمان یعنی ایران و روم و نام و پس ظهور
نی کنند ؟ ؟ آیا حق و نام و روم و ایران از خطر
تولید مادی و سطح زندگی اقتصادی و رشد ابزار تولید
و روابط تولیدی ، پیشرفته تر بودند با مکه و مدینه ؟
پس چرا اسلام ، حتی در مکه به پیشرفته نبودند و
مدینه ، اصلا "خوش به استعمال آن می آید و از
محمد دعوت میکند که به آنجا هجرت کند ؟ چرا
مردم مکه ، پیامبر را سنگباران میکنند ، سرش را در
شکمه حیوان فرو می برند ؟ بر سر خاکستر می ریزند
و باران با وفا و با ایمانش را به شدیدترین و قبیح
ترین وضعی گنجه می کنند ، اما مردم مدینه ، ناچند
فرسختی شهر و تا نزدیک آبهای طائف به پیشیار
اومی اند و هر کدام آرزو می کنند که پیامبر ، در سزل
آنها باشد و از آنها افتخار میزبان بودن بدهد ؟ !
و چرا برخلاف مردم مکه ، مردم مدینه تمام هستی
خود را در اختیار مهاجرین (باران محمد) قرار می
دهند و به شایسته ترین وضعی از آنها پذیرائی می
کنند ؟
پطروفسکی در همان کتاب ، در مورد شخص
پیامبر معتقد است که وی چون مدتی در کاروانهای
تجارتی اشتغال داشته و به مسافرتهای مختلف رفته
و از جمله بکار با یک کشیش مسیحی صحبت کرده
است ، لذا نسبت به سایر مردم مکه ، آگاهی و آشنایی
بیشتری با وضع جهان آن روز داشته و مسائل اجتماعی
را بحسبی درک میکرد است . و بنابراین کن دیگری
بحسبی قادر نبوده که چنین انقلاب عظیمی برپا کند !
این تحلیل گران ماتریالیست ، حتی به آنچه
که خود نیز معتقدند پایبند نیستند ، چرا که می گویند
چون پیامبر مسافرت کرده و با یک کشیش مسیحی
محببتی داشته و ... پس توانسته انقلابی برپا کند !
اما هیچگاه این سوال را برای خود مطرح نمی کنند که
چرا همان کشیش مسیحی و یا کاروانداران دیگری که
بسیار بسیار بیشتر از محمد مسافرت کرده و حتی با
کشیشان بیشتری دهمور بوده اند و دنیا دیده تر از
آنها بوده اند ، چنین انقلابی بها نمی کنند ؟ !
کشیش مسیحی که در کلیسای رم زندگی می کرد و یا
آن ایرانی که در قلب مدائن پایتخت تمدن ایران
می زیست ، که از همه آنها دنیا دیده تر و به مسائل
جهان آشناتر بودند پس چرا آنها انقلابی برپا نکردند ؟
مشاهده می کنیم که ایشان هیچگونه قادر نیستند
که بر اساس شوربها و فرضیات خویش که بصورت قانون
عام و طایف در آورده اند ، بعثت پیامبر را توجیه
کنند ، کما اینکه خود مارکس توانست پیدایش فاشیسم
با سرمایه داری سازشی و با امپریالیسم را پیش بینی
کند ، و حتی امروز هم سردمداران مارکسیسم همچون
لنین ، ماوتوس و سایرین از تحلیل و توجیه آنها عاجزند ،
حتی در مکه ، خودمان مشاهده می کنیم که
حزب توده " ضد خلق ، رفروم ۴۱ را که بنام " انقلاب
شفید " مشهور بود ، مورد تأیید قرار می دهد و معتقد
است که این انقلاب ۱۱ تبدیل نظام فئودالیه به
بورژوازی را در پی داشته و لذا یک حرکت مترقیانه
و انقلابی است . در حالیکه امروز ما مشاهده می کنیم
که این رفروم ، مهمترین و اساسی ترین گامی بود که
در جهت وابسته کردن اقتصادی ایران به آمریکا
جانبانگاری برداشته است ! ! و با پی بنیمن مافسوق و
اپورتونیستهای که سازمان مجاهدین خلق را از هم
پاشیدند و پاکترین جوانهای ما را با خود به شهادت
رسانده و بابه تیغ خلدان اسیرند ، همانگونه که در
بمانیه خود نوشته اند معتقد بودند که چون جامعه
برولتریزه شده و طبقه کارگر رشد کرده ، لذا ما هم
باید سازمان را برولتریزه کنیم ! و دیدیم که چگونه

ساخه و پرورد می شود . و چون مکه بر اثر همین تعبیر
نگاطی وسیع اقتصادی و شیوه تولید مادی ، رشد کرده
و تبدیل به یک جامعه پیشرفته و مترقی (نسبت به
مدینه و سایر آبادیهایی همزمان) شده بود در نتیجه ،
این تراشه پیشرفته ، ضرورتا " پیدائی محمد و پیاپی
حرکت عظیم اجتماعی او را ایجاد میکرد . همانگونه
که مثلا " در فرانسه ، پدید آمدن بورژوازی و رشد و
تکامل آن باعث پیدائی انقلاب کبیر فرانسه شد و
جامعه فئودالیه را بدل به جامعه بورژوازی کرد ،
در مکه نیز پدید آمدن افساد تجارتی که تکامل یافته
تر از آنجا چوپایی و گله داری بود ، باعث شد تا
شخص محمد (ص) ظهور کند و بعثت خویش را ایجاد
نماید ، پطروفسکی در تأیید این سخن خویش میگوید :
ما مشاهده می کنیم که نه محمد و نه بعثت او ، در
مدینه با جاهای دیگر که از نظر پیشرفت مادی عقب
مانده تر از مکه بودند ، ظهور نکردند و بلکه در مکه
پیشرفته و تمدن ظهور کردند .
آنچه گفته شد ، بطور کلی روشن کننده تحلیل
و تبیین ماتریالیستی بعثت پیامبر در ارتباط با
پراکسیس بود نظر مارکس بود و ما در اینجا پیش از
آنکه تفاوت عمده این پراکسیس را با پراکسیس مورد
نظر پیامبر اسلام بررسی کنیم ، به این نکته مهم
میگردانیم که اصولا " آیا همین تحلیل ماتریالیستی
می تواند بعثت پیامبر را توجیه کند ، بر اساس همان
نظریات و عقاید مارکس (پراکسیس مارکس) تا چه
حد میتواند درست باشد ؟
اولین و مهمترین مساله ای که در اینجا قابل
بررسی است این است که حرکت اجتماعی عظیمی که
پیامبر ایجاد کرد ، در مدینه بود و نه مکه ! پیامبر
مدت ۱۳ سال تا نهایت حدت و کوشش خویش ، در مکه
به تبلیغ و ترویج ایدئولوژی اسلام پرداخت اما
در عرض این ۱۳ سال ، بیشتر از صد نفر که همگی
برده ها و کنبران و تحفه رنگدان جامعه مکه بودند
(نه شهرنشینان پیشرفته و تمدن) به او ایمان
ناوردند که پیامبر هم بر اثر جبر زمان و فشار اشتقاق
رو و مکه ، ناچار شدند که به حینه ، نام و مدینه
بگریزند . در حقیقت ، سیزده سال از بعثت پیامبر
گذشت اما جامعه پیشرفته و تمدن مکه هیچ تکایی
نخورد و حتی تا آخرین لحظات پهلوی کامل محمد
(ص) در عرسان ، در مقابل وی ایستاد و مقاومت
کرد .
اما بر عکس در جامعه عقب افتاده و بی تمدن
مدینه ، مشاهده می کنیم همینکه پیامبر به آنجا هجرت
میکند ، در عرض کمتر از یکسال ، تمام مدینه و قبائل
اطراف آن (منهای یهود) به او می گردند و پشتوانه
قدرت وی واقع می شوند . آیا جای آن نیست که از
این تحلیل گرانی که خود را واقعیت بین هم می خوانند
بهریم که اگر مکه از نظر رشد ابزار تولید ، شیوه های
تولید مادی و روابط پیچیده تولیدی در سطح بالاتر
و تکامل یافته تری نسبت به مدینه قرار دارد و تمدن
پیشرفته تر از مکه است ، پس چرا در عرض این
سیزده سال و حتی سالهای متضاد (ده سال) پس
از آن ، بزرگترین مانع پیشرفت و تفعیل ایدئولوژی
اسلام و گسترش بعثت پیامبر میشود ؟ ! و از آن مهمتر
اینکه ، چرا آخرین پایگاهی میشود که به تسخیر محمد
(ص) در می آید ؟ ! در حالیکه بر مبنای تحلیل ماتریالیستی
برخاسته از پراکسیس خاص مارکس ، مکه می بایست
اولین شهری باشد (در عرسان) که تسلیم حرکت
انقلابی محمد (بعثت محمد) میشود ؟
آری ! چرا مدینه که یک شهر کوچک و دور
افتاده ای در شبه جزیره عرسان است و دروازه هایش
بر روی تمدن جهان و کاروانهای تجارتی بسته است
(نسبت به مکه) و از نظر رشد ابزار تولید و ارتقاء
سطح زندگی مادی و اقتصادی و پیچیدگی روابط تولیدی
(روابط اجتماعی) در پائین ترین سطح قرار دارد ،
قبل از همه جا این حرکت انقلابی را می پذیرد و تسلیم
ایدئولوژی اسلام میشود و حتی پایگاه اصلی رشد و

و مطرح میکند اما پیامبر اسلام عمل را همان " عمل
سالم " میدانند (پراکسیس) که عملی است هدفدار
و بر مبنای اصالت انسان (اوایلیم انسانی) که در
نهایت ، به تشکیل جامعه ، یوحید ابدی ال (یک
طبقه به بی طبقه) می انجامد .
این مساله نه تنها در مورد پیامبر اسلام بلکه
در مورد تمام انسانها الهی صادی است زیرا آنچه که
موضوع حرکت انسان را تشکیل میدهد انسان و اجتماع
است و اصولا " آنها رسالت خود را بحالت پیشرفت
می دانند و لذا ، در مقابل انسان به هیچ چیز دیگری
چه عمل ، چه عمل و چه ابزار تولید ، ارزش و اصالت
نمیدهند .
ما پیش از این ، در تحلیل سوره " فریش ، پراکسیسم
(اصالت عمل) را که عقیده و ولیم جبر است برود
دانستیم و در اینجا هم که این پراکسیسم ، نابود کننده
انسان است ، در مورد پراکسیسم مورد نظر هگل (اصالت
تفعل) نیز اصولا " نیازی به بحث نیست چرا که یک
امر ذهنی و ایده آلیستی است و به معنیات ارتباط
پیدا نمی کند . اما در اینجا لازم است که پراکسیس
مورد نظر مارکس را با پراکسیس مورد نظر پیامبر اسلام
مقایسه کنیم و به نقص عمده آن بی بریم .
مارکس در کتاب کاپیتال ، مساله " پراکسیس را
عنوان نموده و آنرا عملی میداند که انسان ساز است ،
اما علیرغم آن ، اگرچه وی برخلاف ولیم جبر ،اصالت را از عمل می گیرد ، اما باز هم آنرا به انسان
نمیدهد بلکه به ابزار تولید میدهد و معتقد است که
رشد ابزار تولید که " تاثری از عملکرد انسان است ،
او را می سازد . به این معنا که انسان در ضمن ساختن
ابزار تولید و رشد و تکامل آن ، خود نیز ساخته می
شود . بر این اساس ، او معتقد است که انسان و عقاید
و افکار و نظریات او ، ساخته جبری روابط اجتماعی
(روابط تولیدی) که به موارات رشد ابزار تولید ،
پیچیده تر میشوند ، میباشد . رشد ابزار تولید در
جامعه فئودالی بر اساس پیشرفت و رفورس است از رشد
ابزار تولید در جامعه ، برده داری و لذا ، روابط
تولیدی که در جامعه فئودالی حاکم است ، بسیار
پیچیده تر از روابط تولید جامعه برده داری است ،
و طبعا " انسانهایی که در این دو جامعه می زندگی
نظر رشد انسانی و عقاید و افکار و نظریات ، کاملا " متفاوت
می باشند و این تفاوت در حول تکامل یافته
تربودن انسان باعث ، فئودالی نسبت به انسان جامعه
برده داری دور می زند .
برای اینکه به ضعف این طرز نگرش در تبیین و
تحلیل کیفیت پیدائی تغییر و تحولات اجتماعی
بی بریم ، بعثت پیامبر و حرکت اجتماعی شرف و
گسترده ای را که در مکه " زمان خود برپا کرد ، از
نظر گام پیش مارکسیستی بررسی می کنیم تا ببینیم
که در چارچوب نظریه مارکس ، این حرکت عظیم
چگونه توجیه میشود ؟ در این مورد پیش از همه به
تحلیلهای م ، پطروفسکی در کتاب " اسلام در ایران "
تکیه می کنیم :
پطروفسکی معتقد است که محمد (ص) و حرکت
اجتماعی عظیمی که در مکه " مدوی عرسان ایجاد
کرد ، رانیده ، جبری شرایط مادی و اقتصادی محیط
عرسان بود که مایه می باشد . یعنی مکه ، بعثت محیط
بر سر راه فاعله های تجارتی قرار داشت ، بصورت یک
مرکز مهم داد و ستد در آمده بود و لذا از نظر تولید
مادی و شکل زندگی اقتصادی ، جامعه مکه رشد و
تکامل بیشتری نسبت به جامعه " خلا " مدینه گردید و
و سایرین ، روابط تولیدی که مردم مکه با یکدیگر
داشتند پیچیده تر از روابط تولیدی مردم مدینه بود ،
بسیار دلیل ، شرایط اجتماعی مکه بگونه ای بود که
پیدائی فردی همچون محمد (ص) در آن جامعه امری
فطری ، ضروری و اجتناب ناپذیر می نمود ، زیرا یک
فهرمان با یک رهبر بزرگ ، همچون درختی که در
سرین می آید و حاصلخیزی که آب و هوای مساعد دارد
می روید ، در اجتماع پیشرفته ، منحل و مترقی خود ،

در این رابطه یکسب که معیارها و موازینی که
فادریه عمل را کنترل کرده و به آن ، جهت عداثی
بمیشند (الی الله) ، در تئوریهای مکتب خلاصه
می شوند ، و هم چنین دانستیم که هر جهت دیگری
بهر جهت عداثی ، عمل را به پراکسیسم تبدیل
کرده و انسان را نابود می سازد . (کل نشانی هالک
اللازمه) لذا سبب می توان در یک سبب گیری نهایی
گفت که تنها و تنها تئوریهای و معیارهای مکتبی اسلام
هستند که می تواند عمل انسان را جهتدار کند و به
پراکسیس معنا و مفهوم ببخشد .
پس از این بررسی ، این سوال برایمان مطرح
شده که بر مبنای چه مدعا و شیوه هایی میتوان پراکسیسم
(عمل بی جهت) را توسط معیارها و استانداردهای
مکتبی اسلام ، به پراکسیس (عمل جهتدار) بدل
کرد ؟ زیرا آنچه که در این رابطه دانستیم ، تنها
صورتهای تئوریک مساله بود و ما فعلا به این حقیقت
بی بردیم که می بایست توسط موازین مکتبی اسلام ،
معیاری بی جهت (البته در رابطه با جهت عداثی)
را جهتدار کرد تا تاثراتی که در نفس انسان میگذارد ،
او را بگونه ای یوحیدی بسازد و حرکت او را در جهت
عدااثی شکل دهد . اما اینکه در عمل چگونه باید
این امر را محقق ساخت و به چه کیفیتی باید عمل
در جهتدار کرد برایمان محصل است و باید که یک
نمونه یا نمونه های عینی از آن را مشاهده کنیم تا
بتوانیم به مدعا و شیوه های جهتدار کردن فعل
توسط موازین مکتبی اسلام بی بریم .
بسیار پاسخگوئی به این سوال و آشنایی با
مندهای مربوط بود که به بررسی حرکت پیامبر در سوره
فریش و کیفیت تبدیل پراکسیسم به پراکسیس توسط
آن حضرت پرداختیم ، چرا که پیامبر ، امام و الگوی
عینی تئوریهای مکتب است و ما باید این آشنایی خود
از تئوریهای مکتب را در ارتباط با عملکرد آن حضرت
کامل کنیم .
مهمترین مدعی که پیامبر در این موارد بکار
می گرفت ، گروه فالیها و تعبیر دادن محتوا بود .
در سوره " فریش دیدیم که پیامبر ، کوچهای بی هدف
و مبادئیات ترک آبرو را در خانه کعبه را از یکونه
هدفدار می کند که فالیها را حفظ میکند و کوچ کردن
و زیارت خانه کعبه را نفی نمی نماید ، بلکه محتوای
این حرکتها را در رابطه با " رب هدا الیت " تعبیر
می دهد و به آنها جهت عدااثی می بخشد .
اما اینکه پیامبر چگونه محتوای مکتبی خود را
در قالب حرکتها بی هدف آنها می ریزد ؟ باز می
گردد به قسمت اول این مقاله (آراء منتقدین
شماره ۱۴) که در آنجا ما بطور کلی حرکت انبیا را
در رابطه با تبدیل پراکسیسم به پراکسیس ، در سه
مرحله " تلاوت ، ترک و تعلیم بررسی کردیم . از جمع
بندی نتیجه گیریهای فوق میتوان بعثت انبیا را
انگونه تشریح کرد که اصولا " هدف از این بعثت
تبدیل پراکسیسم انبیا به پراکسیس است و برای
این کار ، آنها (انبیا) فالیها حرکتها بی جهت
مردم را می گردند و توسط محتوای مکتبی خویش ، آنرا
بر می سازند ، کیفیت عملکرد پیامبران در زمینه پسر
ساحس فالیهای فوق از محتوای مکتبی خویش ، در
سه مرحله انجام میشود : اول تلاوت ، دوم تعلیم و
سوم تزکیه ، که مصادی اصلی هر سه مرحله را " الفا "
سهبان میسی بروس " تشکیل میدهد و این جهان
بینی ، خود در جریان پراکسیسم ، عمل هدفدار برای
انسانها حاصل می شود . هم پیامبر ، هم هگل ، هم
ولیم جبر و هم مارکس معتقدند که " عمل " انسان
را می سازد ، اما این " عمل " از دیدگاه هر کدام
تعبیری متفاوت پیدا می کند و آنچه که مبنای این
تفاوتها متفاوت است : " محتوای " عملی است که آنها
عنوان می کنند . هگل معتقد به " عمل اصالت تفعل "
است ، ولیم جبر معتقد به " اصالت عمل "
(پراکسیسم) است و مارکس " عمل برابری "
■ ■ ■
■ ■ ■ در این مورد در درس سوم از مجموعه
" گامی فرا پیش ... مفلا " صحبت خواهیم کرد .
■ ■ ■ بر تئوریک از دیدگاه مارکس میبایست از
تئوری در رابطه با عمل بر مبنای شکل ابزار تولید

حقوق بشر

در این رابطه کارتر و مشاورانش در دفاع از حقوق بشر نایندادند. همیشه رهنمود که سیاستمداران قانون قطع کنکهای نظامی به رژیمهای سرکوبگر نافع حقوق بشر را که در سال ۱۹۷۲ از اثر فشار روز افروز مدافعین حقوق بشر به کنفرانس منصوب رسیده است برپا میگذاشتند و از قدرت ریاست جمهور در مقابل کنفرانس نهادهای استفاده را در جهت تقویت رژیمهای سرکوبگر نافع حقوق بشر میبندیدند. رژیمهای پلیسی - نظامی مدخلی را ندادند و صلح میسازد تا که از هرگونه جنبش حلقی جلوگیری کنند. در این رابطه روحانیان را به قانون قطع کنکهای نظامی به رژیمهای نافع حقوق بشر که در سال ۱۹۷۲ به منصوب کنفرانس رسید جلب می کنند. " اعتقاد کنفرانس این است که رئیس جمهور، جز در موارد استثنائی، باید بطور مدو و با کامل کنکهای نظامی اسبی را به هر کنفرانس که مسیرا " و علنا " اصول حقوق بشر را بر نفس می کشد. مسووع اعلام دارد، از جمله کنفرانس که مرکب کنکجه، خشونت، رفتار غیر انسانی و تحقیر آمیز، یا سایر تجاوزات آشکار به حق زندگی، آزادی و امنیت فردی میشود. " دقت در صورت دوپهلوی این قانون که در ضمن آن دست ریاست جمهور را جهت پرداخت کنکهای نظامی به رژیمهای فردی نافع حقوق بشر حکایت از این دارد که اعصاب کنفرانس حلقی آمریکا که سالها بهر صحنه برانداختن اتمامات آمیز و سرکوبگریهای جانسون، نیکسون و ویتنام می گذاشند، واقف بر این امرند که روسای جمهور با ارسال کنکهای نظامی به سوی کشورهای تحت سلطه هدفی جز حفظ موجودیت امپریالیزم در رابطه با تقویت رژیم های ضد خلقی ندارند و لذا با گنجاندن " جز در موارد استثنائی " علنا " دست ریاست جمهور را در تقویت نظامی رژیمهای سرکوبگر باز گذاشتند. مسووع آشکارا که موارد استثنائی، زمانی است که موجودیت رژیمهای وابسته به امپریالیزم و دنیال آن موجودیت امپریالیزم به خطر می افتد. کارتر با استفاده از صورت دوپهلوی این قانون و با توجه به " موارد استثنائی " ذکر شده در این قانون در سال ۱۹۷۲ میل کنکهای نظامی را که غالباً " ابزارهای سرکوب داخلی و وسایل پلیسی بودند به سوی کشورهای کره جنوبی، فیلیپین و... که از لحاظ استراتژیک محافظ منافع امنیتی آمریکا هستند، جاری ساخت و استدلالش را این رابطه چنین بود " واشنگتن نمیتواند

یک آزمون حش حقوق بشر را به دریافت کنکهای احتمالی اسلحه تحمیل کند، زیرا جیس اندامی منک است به قطع صدور تسلیحات... کنکهای کوچک برای مامع امنیتی ما زیاد باشند، لیکن اهمیت مجموع آنهاست که زیاد است " و... در ادامه او " جیس گفت: " خطر اینجاست که با آوردن این ممالک منک است به مصالح منطقه ای خود ما هم لطمه برسیم ". گاهی به سخنان کارتر حکایت از این دارد که اسرائیل از حمایت آمریکا نسبت دیرینه خود را یعنی رشد تسلیحات راجحت توسعه مناطق تحت نفوذ خود و حفظ موجودیت امپریالیزم جهانوار را یاد میبرد، بلکه با عنوان کردن مسئله حقوق بشر میخواستند نشان دهند که آمریکا تنها درنده خوبی و دمدستی اش رشد نکرده، بلکه هنوز به ارزشهای معنالی بشریت پایبند است. این سخنان بیابگر این امر نیز هست که امپریالیزم تا چه حد برای رژیمهای دست نشانده خود بویژه آنها که حائز اهمیت ویژه اقتصادی - استراتژی هستند اهمیت فائز و در توشل به حقوق بشر تا بدانجا پیش میروند که به قطع صدور صنایع جنگی میبایست، چه در صورت موجودیت امپریالیزم به خطر خواهد افتاد. به این ترتیب مشاهده میشود که کارتر نیز سیاست تجاوزکارانه میلیتاریستی راجحت حفظ موجودیت امپریالیزم، جوان نیکسون و فورد دنبال می کند با این نغزات که این سیاست توسعه طلبانه را آمیختن با اخلاقیات و مسائل انسانی... کرده است، موجودیت امپریالیزم را لحاظ امتداد داخلی و هم راجحت رشد مللنا برسم بحدی سته به فروش صنایع جنگی است که رقم ۲۳۰ میلیون دلار صنایع نظامی در سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به یکباره به ۶۲ میلیارد دلار در سالهای ۱۹۷۰ افزایش می یابد، بدیهی است که فروش صنایع نظامی درین دوران بزرگترین عامل جبران کمبود موازنه پرداختهای آمریکا و رشد اقتصادی آمریکا حساب می آید، در عین اینکه نیکسون و فورد با ارسال سیل اسلحه به سوی رژیمهای تحت سلطه آمریکا این رژیمها را " خود دفاع " میگردند و از مداخله مستقیم نظامی خود جلوگیری نمی نمودند. در دنبال این سیاست توسعه طلبانه میلیتاریستی کارتر را در سال ۱۹۷۸ می بینیم

پراکسیسی انسان ساز

بقیه از صفحه ۲

شوم خوشی می بردند و با دخالت دادن اراده خود، آمدند و با یکدیگر سازش کردند تا بتوانند جلو انقلابات کارگری را بکشند و از اینجا بود که رفاهتایی خود را کنار گذاشتند و گذاشتند که کارگران، از تضاد بین آنها استفاده کنند و بر آنها بزنند، این بود که سرمایه داری رفاهتی تبدیل به سرمایه داری بازیتی شد و میزان تولید کارخانه ها دقیقاً تحت کنترل سرمایه داران قرار گرفت و در نتیجه شکاف عمیق بین کارگران و سرمایه داران که روز بروز تشدید میشد، تخفیف پیدا کرد و انقلابات کارگری در اروپا رخ نداد. در اینجا بود که پیش بینی مارکس مبنی بر اینکه آلمان و انگلیس جزو اولین کشورهای خواهند بود که انقلابات کارگری در آنها بوجود خواهد آمد، به تحقیر نیوست بلکه این انقلاب، در روسیه تزاری رخ داد، حائلی که اصلاً " مارکس تصورش را هم نمی کرد و امروز مشاهده می کنیم که کشورهای آلمان و انگلیس، شاید جزو آخرین کشورهای باشند که در آنها انقلاب بوجود می بیند. به همین دلیل است که می بینیم بطور متفکری نیز قادر به تحلیل حرکت محمد (ص) نیست و او را ساخته جبری محیط مادی زندگیش می داند و بعثت او را نیز نتیجه رشد و تکامل روابط تولیدی در کمه و همانگونه که دیدیم، تمام این بررسی ها غلط و بی

آنها را برولتزیه کردند!! و با...
اینها همه نشان دهنده ضعف نظریه های مارکس (بویژه پراکسیسی) در مورد تحلیل و تبیین حرکت های انسانی و اجتماعی است. وقتی که مارکس معتقد است رشد ابزار تولید، روابط تولیدی را تحت الشعاع خویش قرار میدهد و این روابط تولیدی، اساساً را می سازند (پراکسیسی مارکس)، ناچار خواهد شد که نقش اراده و اختیار انسان را در این میان نادیده بگیرد، چرا که اگر اراده انسان را در حرکت های اجتماعی او دخیل دانست هیچ توجیه مادی برای آن پیدا نخواهد کرد.
مارکس بر اساس همین عقیده، خوش، در قرن نوزدهم می گفت که سرمایه داری رفاهتی که در کشور های اروپایی (انگلیس، آلمان، فرانسه) بدست رواج دارد، در نهایت تضاد بین کارگر و سرمایه دار را آنچنان شدید خواهد کرد که کارگران به قیام می برخیزند و اساس و بنیان سرمایه داری را بهم می زنند. اما دیدیم که برخلاف آنچه که آفای مارکس پیش بینی کرد، این سرمایه دارانی که بدست ما یکدیگر به رفاهت و مرفهت بودند و این رفاهت، سرانجام کارگران را در مقابل آنها و امتدادش، به سرشت

علناً " حقوق بشر را بر نفس می کشد و اعتراف میداد می کند و سپس میباید مدعی شود که موجودیت کنکس خطر انادهای و درس راه از هیچ حائلی اما ندارد. چه در حالیکه موجودات او همانست و غرب و کنه " حلقهای تحت سلطه بنیاد. اگر کنفرانس رژیمهای ضد خلقی مارکس، مصر، اسرائیل (در رابطه با خاور میانه)، بایلد، کره جنوبی، فیلیپین، اندونزی، سنگاپور، عربستان سعودی، نیلی و... نایندگان صلح میکند و ناهر گونه جنبش انقلابی را در منطقه حقه کند.

بقیه از صفحه ۲

میتواند هم نباشد. مثلاً " در جریان بعثت پامیر، اراده، مردم مکه و خواست آنها به راهیابی و نجات از فقر و بدبختی، بر ابزار تولیدشان غلبه کرد و باعث نجات آنها شد اما در مکه، خوی برتری طلبی و خصلت سلطه جوئی و حب ذات و فروتنخواهی آنها سبب شد تا مانع از رشد حرکت پامیر شوند. رشد پیش از اندازه، خصلت سلطه جوئی و بی نهایت طلبی باعث پیدایش فاشیسم در قرن بیستم شد، و رشد بیش از اندازه، خصلت حب مال و برتری جوئی و فروتنخواهی در کنار خصلت بینهایت طلبی، باعث پیدایش امپریالیزم گردید. و در تمام این مراحل، اراده، انسانها مستقیماً " دخالت داشته است زیرا هیچکدام از خصلتها خارج از اراده انسان قادر به رشد نکردند و شکوفا گشتن نیستند، بنابراین مشاهده می کنیم که پراکسیسی مورد اعتقاد پامیر و اسلام، تا چه حد با پراکسیسی مورد اعتقاد مارکس تفاوت دارد. پراکسیسی مارکس، اصالت را به ابزار تولید میدهد و انسان را تابع آن می شمارد، اما پراکسیسی پامیر، اصالت را به انسان میدهد و نه تنها ابزار تولید، بلکه تمام پراکسیسی را که بخیر و پای انسان در آن بماند، تابع اراده و اختیار او میداند.
پراکسیسی مارکس، سرانجامش به پراگانسیسم (عمل بی جهت) می انجامد و انسان را با خویشتن خویش بیگانه ساخته و او را بهای ابزار تولید قربانی می کند. اما پراکسیسی پامیر، اصلاً " هدفش این است که پراگانسیسم را از بین ببرد و " من " فراموش ندهد انسان را که در جریان روزمرگی ها و عمل زندگی کم شده است، دیگر بار به او بشناسد و بازگرداند. مارکس بیاسی پراکسیسی خویش، قادر به پیش بینی و تحلیل و بررسی هیچک از حرکت های انسانی و اجتماعی نیست چرا که رکن اصلی این حرکتها را که اراده انسان است نادیده می گیرد، اما پامیر بر مبنای پراکسیسی خویش تمام حرکت های انسانی و اجتماعی را میتواند تحلیل، بررسی و حتی پیش بینی کند چرا که به نقش تعیین کننده اراده در شگفتی این حرکت ها راورد دارد.
مارکس بطور عمیق اینکه به تضاد درونی بعنوان عامل اصلی پیدایی تضادهای برونی عقد است، باز هم نمی تواند این تضادهای درونی را مشخص نموده و مکانیزم تاثیر گذاری آنها را در زمینه پدید آمدن تضادهای خارجی روشن کند. اما پامیر، تضادهای برونی را عبارت از بازتاب از تضادهای خصلتهای نفسانی انسان میداند و بعقد است که هر بدبختی و بهیچاری که نصیب انسانها میگردد ناشی از رشد و امتداد خصلتهای نفسانی آنها و با به تعبیر دیگر، حل شدن تضادهای بالقوه نفسانی آنها، در جهت منفی است.

ادامه دارد

حقوق بشر

بقیه از صفحه ۳

در نویسی، ال سالوادور، کره جنوبی گودا
براه انداخته و به سرکوب حلقه می بردارد. در حوا
میانه در یکسو حلقه و حوا را با دندان مسلح
می کشد به سرکوب حلقه فلسطین می بردارد و از سوی
دیگر سادات حائری را به قوت و حمایت میکند از
حمایت حلقه فلسطین دست می برد و بالاخره در پیانه
رزم ضد مد حلقه ملک حسن را با هلی کوپترهای گریزی
خود مسلح می کشد تا به سرکوب حلقه بیاض خانه صحرا
بردارد و جنبشهای راهانی بخش منطقه را ساپود
نارود و در حسن را بطه طمع سران حلقه نسخ شبهای
حلقه فارس درسدن برآمده است که همگی از درجهت
منافع امپریالیستی خود سنجید و از امر اولیانه
بغیر پس روی می آورند. بگویم که از رنجهای انجمنی
منطقه دنبال حرم صدور نقش ایران به آمریکا، فوراً
با اغراض صورت نفوذ خود، بیدرغ خوش خدمتی
و بگویم خود را نسبت به آمریکا ابراز میدارد.
بالاخره امپریالیزم شکست خورده آمریکا با
دعوت جلادان کجه کار و ساسداران خویشواری
تالیه تجربه جلادی و خویشواری و سرکوبگری دارند
به آمریکا جهت استفاده از تحریکات، مواضع خود
و در برابر حلقه استحکام می بخشد. دعوت نامه
امریکائیون به ناریکات است. ساسداران و جلادان

ورود شاه به آمریکان طئه جدیدان بالمر :

امپریالیزم آمریکا علم و آگاهی نیست بدین
امر که ورود شاه به آمریکا، در ایران بلوا به پا می‌کنند
و موجب شدید خشم و نفرت خلعتی ایران است به
امپریالیسم می‌شود. با قبول شکست اخلاقی خویش
و دفاع از حقوق بشر، دست به چنین اقدام مداخلی
به امید آنکه بتواند حاکم خلق ایران با امپریالیسم
تشدید کرده و به فیت از دست دادن منابع گروا
نش. مافع دراز مدت خود را در سایه وحدت و
از چنگ قدرت حاکم در ایران حفظ کند. اما عامل
بی بود که علیرغم مظلور در ارتجاع مبنی بر انتقال
به خلق امپریالیسم به تعاد خلق - امپریالیزم و
بد آن جهت خارج ساختن امپریالیزم از صحنه
و دشمن عمده خویش یعنی امپریالیزم را می‌شناسد
و تلاش آزاده، باطل ارتجاع، ارادتمان دریا بودی
الیزم آمریکا جهت رهائی از هرگونه قید و بند
جهیز آسرتی ریشه در وجودشان داشته و با
و ایمان به رهائی از چنگال امپریالیسم، بسا
نه اند و تا محو نابودی ریشه‌های وابستگی با
الیزم از پای نخواهد نشست هر چند که سدی
ی به مملکت ارتجاع حاکم فزاینده باشد از
هری مبارزات خلقها و امپریالیسم ممانعت بعمل

امپریالیسم آمریکا با مأمورهای سیاسی - اقتصادی، «علناً» خود را رویاروی خلق فخران ایران و در این راه ماهیت کثیف امپریالیستی خود، بوضوح آشکار ساخته است. موضع گیری آمریکا و ای سیاسی - اقتصادی - نظامی بهیچ از هر پاساژ تریز و وحشت امپریالیسم آمریکا از چشم رنده ها ندارد. و این موضع گیری خود نشانگر توده های مبارزات و دینامیسم خلقان است. بنده امپریالیسم زخم خورده ما آنگاه جهت خودیست حبشی، خود را رویاروی خلقهای برمی دهد که اصالت بوده ای ضد امپریالیستی اند و آنگاه که حاکمیت و رهبری نیروهای ایران مبارزات تشبیب گشت و تودمهای مردم بدست ارتجاع افتاد و خود را رهبریت امپریالیستی باز داشته خندد، امپریالیسم احمق، هیچ ترس و وحشی، اسودار بنشیند تا که خود دوباره به طوطی ملوک

را بکسراند.

آنچه که مبارزات ضد امپریالیستی خلق ما را جهت متحد اسفاده از شعار "امریکا یاسی-ناه ایوان ایوان برگرداند" است که با اسکار رصیرا اعلام برآورده شده است. در این رابطه دهه های مردم ما یاسی دسمن عمدتاً یوانیزم امپریالیسم-سیاسم امریکا بداند و ناه را بر عنوان میزهای ارس-سیاسم العالمه امپریالیستی که تالیا ظلم و جور و ستم را بس کرده، کینه ورده و به عنوان دشمن مسئول بس بنده میانی است. کار...

بدیهی است که درس رابطه مازرات سده
برای ایستنی خلق ما حتی با تحویل احتمالی شاه
ایران سیاسی حائمه باید، بلکه تحویل نامه
آن سرآمر افراسین به پدیری امیرالیرم است،
امیرالیرم که افریکتا با تحویل شاه (اگر چنین
!!) در حقیقت به سر پدیری صفت صدمه افراسین
شده و توده های مردم را در وارد ساختن
کوتیری بر پیکر امیرالیرم شوق و ترغیب و تشجیع
دند. این است که توده های مردم با ایستنی خود را
کارزاری پیگیر با امیرالیرم گماشته است. چه آنکه
با تادم تحویل شاه به مردم ایران، «علما» مردم
هنگ طلمیده و با تحویل شاه احتمالی (اگر از نظر ما
الآن بسیار صفت است) به ایران نیز خلق
شده به سر پدیری امیرالیرم پیش از پهنی واقف
و دادار به حمله و هجوم بر پیکر زخم دیده اند
شود. یقیناً نظر آن سید

راه مبارزات ضد امپریالیستی مردم ما در مقطع

دهی است که چون گذشته، لیبرالیزم و موانع این حرکت اصله در امپریالیست هستند. مردم امروز سرگرای خویش را در اختیار ارتعاج در این رابطه، مدت و ماه از دست داده صد امپریالیست مردم کلوریکری کرده سیاست مصلحت‌واره و کام کام امپریالیست درین مدت به حرکت حاد صد امپریالیست مصلحت بعمل رازی آن با امپریالیزم از در سازش و پویش مصلحت‌دانی لیبرالیزم است. لیبرالیزم مافی مرئی فرا هر حاد صد امپریالیستی، بورژوازی شاخته در از صحنه بدر رفت. مباح لیبرالیزم را بر سر راه مبارات صد مردم در اعتراضات آنها بحوی دریافت نیکبازها و بارها اذعان میداشتند: "ظاهر این است" - "سیاست ما کام است" به‌داران و صاحبان صنایع وام می‌دارم " و هیچ‌دهی در سیاست آزادی آمریکائی داشتند. مصلحت ذاتی لیبرالیزم علاوه بر سیاست کام به کام در انحصارگری مخالفت آن با نیروهای مترقی را نیز شامل نیکولای لیبرالیزم درس مدت به‌دست در تمام

بلازم به تذکره که تضاد خلق - امپریالیسم
(به (مختصراً اصلی) است و تضادشان بسا
بهره‌آم اصلی و فرعی است، لذا وقتی ما
اغراض مطرح می‌کنیم در رابطه با دشمن عمده
بسم مطرح می‌کنیم و مبارزه با امپریالیسم
راجع می‌دانیم، چرا که معتقدیم که
با هر حرکت ضد امپریالیستی مردم قادر
را از سر راه خود بردارند. لذا امروز بیش
از هر زمان لازم می‌دانیم که تمامی نیروها
و ثبات بخشدین به مبارزات ضد
مردم بگرازند و سعی و تلاش شود که
مبارزه ضد امپریالیستی‌شان به مرحله
رسانند. بدیهی است تنها در این
خبره پذیری مبارزات مردم کاهش
نیست که دشمن عمده (مختصراً اصلی) را
بهره اصلی را ارجاع و بالاخره دشمن
بهره (مختصراً اصلی) را به هم می‌زنند.

با نیروهای مرمی بود و در رابطه با حملات داسی
مواجهه کاری لیبوالیوم نهاد آن با نیروهای مرمی
ندرو نیروی محمد پیراست. چرا که محافطه کاری داسی
با ندروی نیروهای مرمی و عملکرد اغلاشی درحداد
است. علاوه بر حملات داسی، با یکاهای طبیعی لیبوالیوم
سرعتی فاضل درسیاست محافطه کاری لیبوالیوم اعم
می کند. سایر این با توجه به خصوصیات لیبوالیوم اعم
ارمحافطه کاری، نهاد دارنواع و نیرو نهاد با نیروهای
مرمی و با یکاهای طبیعی آن... مشاهده می شود که
لیبوالیوم سکری مرمی را در روند ماروات کند
با لیبوالیوم. در حد بسیار، مرمی

اما امروز که لیبرالیسم از صحنه بدر رفته و رواج صورت پساست، مرتی بخود گرفته است، ارتجاع در رابطه با یافت کوس طغیان و سیر در رابطه با یافت فکریش، هواره احمار طلب و قدرت طلب و هیجگاه قدرت تحمل نبرهای مرفی و حتی نبرهای فکری منتر را ندارد. بدت طغیان ارتجاع بود بمنزله، سدی از فرار مارزاد ست طغیانی در عایت مارزاد صد امپریالیستی سافت فکری نجام سیر هواره آن را برابر کوسرم فرار میدهد و امپریالیسم عامل مباراد، با توجه به این محاسبه سیر نامرتی بودن، سافت بمولن یک ست سیراه روزاد صد امپریالیستی مردم صومج آشکار است که لور ارتجاع بس زبانتز از خطر لیبرالیست است. لکنکه ارتجاع با صومگیری در برابر کوسرم و غفلت امپریالیسم در رابطه با یافت فکریش از بکو و از دیگر نبرخادگی که سیراهای منترتی صد امپریالیست دو احمار طغیانی دانیش هواره ماع روشگری گاکان مردمی است و بلاخره در رابطه با محمل اتی اش ماعی عظم سیراه مبارزه ست طغیانی، باب می آید که نتیجتاً "ارتجاع را به سدی نامرتی سیراه حرکت صد امپریالیستی مردم مبدل کرده و

لذا با پیوستن حضرت ارجاع را از یاد سیرد و به موضع سازمان نسبت به امپریالیسم - ارتجاع و فرقه لبرالسم توجه شود.

از دیدگاه سازمان یزدندگان... تضاد خلق -
الیم عده (محتر از اصلی) و تضاد خلق - ارتجاع
- لبرال لیستی ترتیب اصلی و فرعی میباشند.
هفته چند ارتجاع مانع حرکت ضد امپریالیستی
ت است چنانکه ارتباطات شود که مبارزه با ارتجاع
طنق کنونی مقدم بر مبارزه با امپریالیست می دانیم،
مقدم که در صورت شکل گیری صحیح مبارزات
روا لیستی مردم، ارتجاع نیز در نوردیده خواهد
ن مبارزه ضد امپریالیستی مردم و سرعت و
ن در مجرای اصل آن است که موانع را از

نطفہ اشاج " . مجموعہ ہم پیچیدہ
ی ذاتی انسان است کہ دینامیزم پیچیدہ تر
اورا نسبت بہ پدیدہای غیر انسانی در بر

کدام از خصلتهای ذاتی بالقوه انسان، در متضاد می‌توانند به فعلیت در آیند و بهمین تکه او پیوسته بر سر دو راهی انتخاب قرار بدهد که با اراده خوش، یکی از این دو مسیر

از آنجا که انسان دارای "نقطه امتزاج" ای اراده و اختیار هم هست، اما چون در می‌گنجی، نقطه‌امتزاج، حالت باقی‌مانده دارد، ما انسان نیز حالت باقی‌مانده دارد. و که باعث می‌شود خلشهای متنوع ذاتی طبیعت درآمده و رشد کنند، زمینه رشدی درون درجته، این زمینه گونه‌ای متعادل، شد و بالندگی خلشها قرار می‌گیرد، لذا ما از هماهنگی و توازن کامل برخوردار

عموان ماعی عظیم همواره در بطرش دانت و درازخه
با مبارزات صد امپریالیستی بوده، مردم در مسقط
کنوسی نیز خطرات جدی از حالت همین ارجاع حاکم
است! چرا که ارجاع در رابطه با ویژگی‌هایی که قوه
مردم از حادث شدن مبارزه صد امپریالیستی مردم

[illegible]

دهد، "در رابطه با اینکه موجب وحدت و انسجام است متروقم بنظر می رسد.

والسلام

فصلیت درآمدن اراده و بهم خوردن توازن ، نقطه عطفی است در حرکت رویتکامل چراکه از این لحظه ، یک حرکت جدید "جبری"ی "تیزه" حرکت جبری سابق او اضافه میشود .

همچو دینامیزم وجودی او بهم میخورد

ت دینامیزم وجودی تازه انسان ، احتیاج ط و قانونمندی جدیدی برای هدایت هدفدار ، گشت پیدا میکند .

موسسه شیطان، نخستین عاملی بود که اراده انسان جنتی را به تقلیت درآورد، و باعث شد، نهای حب خلود، استخدام طللی و حب شهوت، سایر خصلتها زمینه رشدی بیشتری بدست از مدار توازن و هماهنگی عمومی خصلتها بد و در نتیجه، این تعادل و هماهنگی را بر

دادن از شجره ممنوعه توسط آدم ، در حقیقت نقض کردن قوانین فطری حاکم بر حرکتش چرا که این قوانین بهیچوجه عدول از حکم نافرمانی را نمی بیند .

نیکارگونه.....

بینه از صفحه ۱

انگلیس به عنوان قدرت برتر اروپا و آمریکا به عنوان اولین کشور انقلابی که در حوزا امریکای لاتین فرار داشته، مرکز انقلاب را در سراسر آمریکا تشکیل میدهد، با استقلال این منطقه، با هر گونه وحدت و انسجام آن مخالفت میکردند و فدرال استقلال امریکای لاتین بعضی سیمون بولیوار که مدتی در کربار چگلی این ناحیه میبود سراجنام دراز تر نوشتههای انگلیس و آمریکا تا کم گشت در همین اثنا پارای ارنکسورهای اروپائی که دور نمای طلفاسمعیاری آمریکا را بر امریکای لاتین مشاهده میکردند و سهم آمریکا و نیز انگلیس را در امریکای لاتین بیش از سهم دیگر قدرتهای اروپائی میدانید، در صدد بر آمدند تا با حمایت از اسپانیا، تحت عنوان اتحاد مقدس از استقلال امریکای لاتین ممانعت بعمل آورند و از این طریق با جلوگیری از استقلال این منطقه، در ساه همکاری و معاضدت با اسپانیا، سهمی را نصیب خود سازند. اما کوشش و تلاش آنها با مقابله شدید انگلیس و آمریکا مواجه شد.

مؤثره رئیس جمهور وقت آمریکا در این رابطه جهت جلوگیری از هر گونه مداخله دول اروپائی در حمایت از اسپانیا و حفظ مستعمرات آن در امریکای لاتین، اعلام کرد که مداخله اروپا در مستعمرات سابق اسپانیا با مقابله جدی آمریکا مواجه خواهد گشت. این اعلام که به علامه انعقاد پیمانهای مبنی بر حق انحصاری آمریکا جهت احداث کانال بنی دوفانیو کشور واطلس، با امریالیسم آمریکا وابسته میشد و چنگالهای امریالیسم بر پیکر خلقهای این منطقه استوار میگردید. پیمانهای حریات و تصادفهای داخلی نیکارگونه که در دوران سلطه استعمار گران انگلیسی، که حاکمیتشان را در ساه نفوذ و نفوذ داخلی برخلاف میگردانید، بجای مانده بود، دیری نپایید که حضور اهرمهای نظامی امریالیسم را در منطقه جهت حفاظت از منابع سرمایه داران انحصارگر ایجاد نمود. تصادفهای کارگران مورد حمایت آمریکا و لیبرالها در سال ۱۹۱۲ زمینه مساعدی گشت که آمریکا جهت حمایت از مهرهای خود و حراست از منابع اقتصادی - استراتژیک خویش، نیروهای نظامی و تشکلات خود را در منطقه مستقر سازد.

نیروهای نظامی آمریکا جهت حراست از منابع انحصارات امریالیستی آمریکا تا سال ۱۹۲۴ در حمایت از مهرهای دست نشانده آمریکا، در منطقه باقی ماندند و در این زمان به شیوه های مزورانه سیاسی دست یازیدند، تا که مهرهای خود را مجدداً در انتخابات عمومی ۱۹۲۲ به پیروزی رسانند و رژیم دست نشانده خویش را بر مردم نیکارگونه تحمیل کنند.

حضور نیروهای آمریکاد در منطقه بعد از ۱۲ سال واکنش سخت خلقهای نیکارگونه را موجب میشد، چه آنکه خلقهای نیکارگونه حضور مستقیم امریالیسم را توسط تشکلاتشان احساس می نمودند و بسیار طبیعی بود که در برابر آن نیروی عکس العملی در آنها شکل گیرد و بهر وادار به قیامشان بدارد. تا که بر علیه سلطه امریالیسم بشورند. لذا آمریکا در این سال (۱۹۲۴) صلاح خود را در آن دید که مستظرفا ترک گوید، اما با غیبت نظامیان امریکائی که در نیکارگونه شتم و نفرت و کینه خلقهای نیکارگونه که در دوران حضور نظامیان کوبین یافته بود، شروع به واچگری کرد و مبارزه بر علیه مهرهای دست نشانده آمریکا آغاز شد. با آغاز مبارزه خلقها بر علیه رژیم دست نشانده محافظه کاران، نظامیان امریکائی مجدداً وارد محره گشتند.

این مبارزه تحت رهبری حزب لیبرال که از دیر باز مخالف حزب محافظه کار بود، هدایت میشد، ترکیب این حزب بگویی بود که همواره از امریالیسم صریح بدین می نمود، چه آنکه عناصر تشکیل دهنده آن، پایه های اصل توده های و اصالت مردمی نداشتند و لذا مبارزه در تحت رهبری این حزب طبیعتاً نمی توانست در راستای صحیح خود مستمیر گردد. از میان رهبران این حزب تنها یک فرد بنام اگستو سزار ساندینو بود که اصالتی مردمی داشت و در برابر امریکائیک سزار ناپدید می نمود، که ذیلاً "مبارزات وی را شرح میدهیم. بهر تقدیر با حضور مجدد نظامیان مبارزه خلقهای نیکارگونه وارد مرحله "نارائی گشت. آنچه که همواره در آنکه حیزش انقلابی خلقهای نیکارگونه در مقامی شفاطش، جوانان انقلاب کوبا نیلوری است از ناسیونالیسم و با گشت به خویش خلقهای این نواحی، حضور مستقیم امریالیسم آمریکا و غیبت نظامیان در نیکارگونه نیروی واکنشی سختی را در درون خلقهای این ناحیه بوجود می آورد. این نیروی واکنشی بهیچیه با تشدید سلطه امریالیسم در حال واچگری بود و در مقامی دوران سیکردگاه بهر اثر عدم وجود نیروهای پیشگام هدایت کننده بهر میرفت. توده ها را بهیچان مبتلا می ساخت. ناسیونالیسم نیلوری است از همین نیروی واکنشی که سلطه امریالیسم و تهدیدات آن مبنی بر نفی و نابودی ملت، خصمیت بومی، فرهنگ ملی و... خلقهای تحت سلطه، موجب تحوین آن است.

بر این مبنای یافتن آغاز مبارزات خلق نیکارگونه، بایستی

توجه طایی آمریکا به تمام بعد از اعلام امریالیسم آمریکا در جمهوری دومینیک در سال (۱۹۶۲). انقلاب نیکارگونه در سال ۱۹۵۹ و انتقال هائیتی در سال ۱۹۶۵ و بالاخره صرف جمهوری دومینیک در سال ۱۹۶۶ انجامید.

اهمیت نیکارگونه در رابطه با امریالیسم آمریکا را پیش از هر چیز بایستی در وجود دریاچه ها و رودخانه های متعددی دانست که احداث یک کانال آبی بین اقیانوس اطلس و آرام را از حالت امریکای مسرخت، احداث این کانال آبی کافیا موجب ترس و نگرانی امریکای سوزده آخر قرن ۱۹ و سالهای اول قرن ۲۰، اهمیت ویژه ای در حمایت اقتصادی آمریکا داشت. چرا که امریکای به عنوان یک قدرت اقتصادی خود را روبروی رقابت کهنه کاری چون انگلیس میدید که راههای آبی تسلط دارد. لذا جهت غرض اندیش و تسلط بر این منطقه دست به احداث راههای ارتباطی جدیدی برد و از این طریق به دریاها و اقیانوسها راه باید و زمینه راحت رشد اقتصاد رو به توسعه خویش فراهم سازد.

ایالات متحده در رابطه با زمینه های مساعد تری که در سالهای اول قرن ۲۰ در پاناما می یافت و در رابطه با اینکه نیکارگونه در این سالها تحت رژیم سی ساله با قدرت رفعت مبنی انگلیس قرار داشت، علی رغم حق انحصاری مبنی بر پرداخت راه آبی بین دو اقیانوس کثیر و کارائیب که مفاد قرارداد "کنلین بولور" در سال ۱۸۹۹ را تشکیل میداد، سراجنام در سال ۱۹۰۴ حق انحصاری احداث کانال پاناما را به خود اختصاص داد و از آن زمان به بعد بود که اهمیت نیکارگونه صورتی دیگر بخود گرفت، چرا که نیکارگونه بعنوان یک کشور تحت سلطه که از سال ۱۵ - ۱۹۰۹ در بر نفوذ انحصارات امریالیستی آمریکا قرار گرفته بود، میبایست نظارت و پاسداری کانال را به عهده بگیرد.

از این گذشته، نیکارگونه به عنوان وسیع ترین کشور امریکائی مرکزی در رابطه با عادیاتی از قبیل طلا، نقره، مس و محصولات کشاورزی، قهوه، پنبه، شکر، گوشت که در این ناحیه پیدا میشود، از برای انحصارات امریالیستی حائز اهمیت بود. زندگی مردم این ناحیه روستائی است و مشاغل عمده آنها کشاورزی و دامپروری است، و فقر و محرومیت در همه روستاها و مناطق شهری این منطقه چشم میخورد.

این منطقه با جمعیتی نزدیک به سه میلیون نفر، در تحت حاکمیت ترانسیا و انحصارات امریالیستی آمریکا قرار گرفته و از فقر و محرومیت و غرابی و پراکنش است. امورات زندگی مردمان فقیر این ناحیه بیشتر از طریق کشاورزی و دامپروری که در انحصار شرکتهای امریکائی است میگردد.

انقلاب نیکارگونه: طبق معمول، ایالات متحده با استقرار روزهایی دست نشانده خود در نیکارگونه در سال ۱۹۱۵، سلطه اقتصادی خود را که به تدریج به سلطه و ترسک نظامی نیز می رسید، از طریق پرداخت وام، انعقاد پیمانهای اقتصادی و قراردادهای صنعتی جهت توسعه راه آهن، راههای آبی و دیگر امکاناتی که در رابطه با غول اقتصادی امریالیسم ارزش حیاتی دارند، بر کشور نیکارگونه بگسترانند. پرداخت وام و انعقاد پیمانهای اقتصادی، پیوندهای تاریخی و پایداری بود که آمریکا از طریق آن به تنها خلقهای نیکارگونه را به کمک ملی خلقهای جهان گرسنه را به تدریج به بند می کشید و سلطه خود را بر آنها می گستراند، قراردادهای مبنی بر توسعه راههای ارتباطی ویژه را هم نیز در رابطه با سیاست اقتصادی امریالیسم در ایجاد وابستگی خلقهای استعمار زده به استعمار گران نقش بسزا داشت. از این گذشته در رابطه با موقعیت حرامیاتی و بیگمکاری خلقهای این منطقه تنها از طریق فوق بلکه از طریق مؤثره موسوم است در حقیقت مبنی آغاز میبوست ایالات متحده آمریکا بر امریکای لاتین است. امریکای میبوست خود را در ابتدا در لغافه ارزشهای انقلابی ایالات متحده مستتر می ساخت و حمایت از استقلال امریکای لاتین را به یک وظیفه انقلابی خود می شناسد، در حالیکه واقعیت امر چنین بود که آمریکا به منطقه شرار از منابع و معادن، و نیز مصرفی و خلاصه نیروی انسانی ارزان دست یافته بود که در رابطه با رشد اقتصادی آمریکا، چشم پوشی از آن غیر ممکن می نمود. بهیچن لحاظ آمریکا که سلطه خود بر این منطقه را تنها درازم کشیدگی و از هم پاشیدگی آن می دید، از همان دوران جنگ استقلال با هر گونه وحدت و یکپارچگی امریکای لاتین مخالفت میکرد، چه آنکه وحدت و یکپارچگی این منطقه بر قدرت آن می افزود و ایالات متحده را در گسترش سلطه استعمارشان بر این ناحیه یکپارچه با مشکلات مواجه می ساخت. در این رابطه انگلیس نیز که منابع خود را در تنگه بودن این سرزمین میدید با آمریکا هم آواز شد و هر دو دست بدست هم روبروی سیمون بولیوار که در جهت وحدت و انسجام منطقه می کوشید صف آرائی کردند و سراجنام از انجام این عمل نومید و ناگش ساخته بدین ترتیب ایالات متحده از همان ابتدای زمانه را جهت چنگ اندازی خود بر این منطقه فراهم می ساخت. بهیچن حمایت آمریکا از امریکای لاتین و انگلیس نیز به عمل آورد و در حمایت از استقلال این منطقه به دولتهای اروپائی اعلام خطر کرد. انگلیس و آمریکا را میتوان بزرگترین قدرتهای دانست که از امریکای لاتین سودهای سرشاری می بردند،

که در این رابطه، درازم همواری ایالات متحده با امریکای لاتین بتدریج ممانع میشدند، به ایالات متحده با احساس میبافت و در نتیجه به مراتب باجهای حمایت استعمارش بر این منطقه بیشتر تثبیت میگشت، چه آنکه قدرت اقتصادی انگلیس بتدریج جای خود را به قدرت اقتصادی نوپای ایالات متحده میداد و خود را روبروی رقابت تازه کاری میبافت که با تلاش با کالاهای انگلیس رقابت برعکس بود و بهیچن جهت انگلیس بتدریج، با قدرت گرفتن امریکای روبروی اصل میبوره قرار میگرفت.

قدرت اقتصادی آمریکا از نیمه دوم قرن ۱۹ به بعد دست اندازی به دیگر ممالک و توسعه خود نمود و مرکز شده بود. یک قدرت استعماری وارد محره گشت و به دیگر ممالک و توسعه خود نمود و مرکز شده بود.

اولین آثار توسعه طایی این غول اقتصادی را میتوان در تصرف نگران و الحاق کالیفرنیا به خاک آمریکا بعد از راهائی مرکزی از چنگال استعمار گران اسپانیائی، توضیح مشاهده کرد. الحاق نگران به پایا ایالات متحده و نیز تصرف کالیفرنیا و نیومکزیکو درازم جنگ ۴۸ - ۱۸۴۶ و بدینا صلح کالاهای امریکائی که بسوی مناطق مختلف امریکای لاتین جاری بود، و عاریت گریهائی که ایالات متحده در این منطقه میکرد و بالاخره جنگ ۱۸۹۸ با اسپانیا و الحاق پورتوریکو، فیلیپین به ایالات متحده و تحمیل تحریرات اصلاحی پلات به کوبا (۱۹۰۱) و... و هتگی حکایت از رخنه و نفوذ تدریجی قدرت استعماری آمریکا به مناطق امریکای لاتین است، و بیاگر توجه طایی و تجاوز کاری دیرینه امریالیسم میبافت.

بعد از منضم شدن کالیفرنیا به خاک ایالات متحده و کشف طلا در این منطقه و نیاز مبرمی که غول اقتصادی آمریکا به راههای آبی جهت صدور کالا به اقصای نقاط جهان و فراهم ساختن منابع اولیه آن مناطق، ویژه امریکای لاتین، داشت، دولت آمریکا را ملزم میبافت که در عداد ایجاد راه ارتباطی بین اقیانوس کبیر و دریای کارائیب بر آید.

دیدم مهرهای محروم این منطقه کی حضور امریالیسم را حس کردند و به سلطه و ترساکش را احساس نمودند، در این رابطه به توضیح آشکار است که آثار مبارزات خلق نیکارگونه زمانی است که سرکوبگری و ظلم و ستم و استثمار اقتصادی - فرهنگی و... امریالیسم راحت نفی و مسخ خصمیت ملی، فرهنگ بومی و تاریخ و ملت و خلاصه اصالتهای خویشی خاصیت نمود و جهت دفاع از موجودیت ملی و اصالتها و ارزشهای خویش بر علیه امریالیسم بها خاسته است.

با توجه بدین امر میتوان آغاز انقلاب نیکارگونه را در سالهای بین جنگ اول و دوم دانست برای اساس اگر قبول کنیم که آغاز انقلاب خلق نیکارگونه سالهای بین جنگ بوده است، در این صورت انقلاب نیکارگونه در سه مرحله قابل بررسی است.

مرحله اول انقلاب نیکارگونه: بدین یک مرحله اول انقلاب نیکارگونه را بایستی دورانی دانست که اگستو سزار ساندینو، بر خلاف دیگر رهبران حزب لیبرال که از در سازش با امریالیسم آمریکا در آمدند، با اساسی خطرات حضور مستقیم امریکاد در مینیتی و با احساس تهدیدهای با امریالیسم ملت و شخصیت و فرهنگ و اصالتهای بومی وطنش را به نایودی میبگشاید، تا زمینه ظلم و ستم و استثمار انحصارات امریالیستی را فراهم سازد، بهیچان تا که از موجودیت ملی خویش دفاع کند و امید واهی امریالیسم را به یاس و حرمان بدل سازد.

قیام ساندینو و حیزش انقلابی وی در برابر امریالیسم آمریکا، در حالی بود که آمریکا با ایجاد سازش بین لیبرالها و محافظه کاران مورد حمایتش، سعی بر آن نمود که با تثبیت رژیمهای دست نشانده خویش منابع خود را از زیر رس خشم و کینه خلقها دور نگاهدارد و سلطه خود را دوام بخشد. لذا ساندینو علیرغم سازش دیگر رهبران لیبرال که حاضر به مصلح سلاح شده بودند، به مبارزه مسلحانه بر علیه آمریکا برخاست و حدود ۵ سال با آن به تیر برداشت و سراجنام یکسال بعد از خلع سلاح خود بر اثر معاهده صلح فوریه ۱۹۳۳، در سال ۱۹۳۳ توسط رژیم مزدور امریکایی بجز ناخواسته در قتل رسید بدین ترتیب قتل او مرحله اول مبارزه رو به اتمام نهاد.

مبارزه مسلحانه ساندینو بر علیه امریالیسم آمریکا و حمایت به تدریج توده عازاری نتیجه حیزی حضور مستقیم آمریکا از طریق نیروهای نظامیش در نیکارگونه بود، اما با تغییر سیاست آمریکا مبنی بر جایگزین کردن رژیمهای دست نشانده و بکار گماردن مهرهای بومی و فرا خواندن نظامیان خود از نیکارگونه، مبارزه ساندینو ضربه بدینری خود را در معاهده صلح فوریه ۱۹۳۳ که بین او و دولت دست نشانده آمریکا منعقد شد رخ نمود، چرا که سیاست گمراهانه امریالیسم آمریکا که خود را در پشت رژیمهای سرسیده و خویش مخفی ساخته بود، هنوز برای خلقهای ملوم و آشکار نشده بود، لذا مبارزات ناسیونالیستی را ضربه بدینری میکرد، بهر تقدیر مرحله اول انقلاب نیکارگونه دورانی بود که ساندینو شهرمانه بر علیه آمریکا مبارزه میکرد و با تغییر سیاست آمریکا با قتل ناخواسته درانده او این مبارزه مردمی رو به افول نهاد.

درحاشیه...

بخه از صفحه ۱

علاوه بر آنچه در قسمت چهارم مرقوله وحی در این مورد گفته شد، این نکته را سر باید اضافه نمود که بنظر، عقل و اندیشیدن، تنها نظامات آفرینسرا شامل معنود، بلکه خود انسان (۶) نفس انسان (۷)، و صوابط و معاریهای مکتبی (وحی) را نیز شامل میگردد. و احساس که مشاهده می کنند بنظر، ناجیه حد قادر است در انتقال صوابط حق به حرکت های اجتماعی موثر واقع شود و انسان را وادار کند که آنچه از اراده عقل و اندیشیدن، انسان دست یافته است، در زندگی عینی خویش پیاده کند.

ج- کیفیت انتقال صوابط حق، به حرکت های اجتماعی:

این انتقال به معنای برقراری عدالت اجتماعی با قسط در جامعه است. توجه به سخن پیامبر، این ساله را پیش از پیش برانسان روشن می سازد:

"بذل قامت السوابط والارض" (آسایش و رخص براسان صوابط عدل بر افراشته شده است) این عدالتی که بر کل هستی حاکم است، در حقیقت، همان قانونمندی و نظامی است که پیش از این، از آن سخن رفت، این قانونمندی، باعث ایجاد اعتدال در آفرینش میگردد. در نتیجه، برقراری عدالت اجتماعی با قسط، به معنای انتقال این نظامات و قوانین معنوی و هستی، به حرکت های اجتماعی است و تنها در این صورت است که اجتماع در حرکت های حركتی و هماهنگ با حرکت کل آفرینش میگردد و اصلاً، اجتماع نیز جوان هستی، تبلور و نادری از حق، میشود. از دیدگاه قرآن، انتقال صوابط حق به حرکت های اجتماعی، توسط "ناس" صورت می پذیرد. در آیه ۲۵ سوره "حجید" حدید می خوانیم:

لقد رسلنا بالنبی والنبی والنبی الیهم الکتاب و الزمان لنقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه ناس و شد و منافع للناس و لیعلم الله من یمصره و یسلمه الی الی الله فوی عزیز:

به تحقیق که رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با ایشان، کتاب و میزان را نازل نمودیم تا اینکه مردمان (استضعفین) خود آگاهی رسیده برسانی بنیات، کتاب و میزان) خود قیام به قسط نمایند و (برای این کار) آهن را که در آن سختی و شدت بسیار و نیز صافی برای مردمان است نازل نمودیم. و بدین خاطر که، خداوند آتانی را که (با برپایی قسط در جامعه) او را و رسولان را در غیب (زمانی که هنوز موازین قسط برپا نشده است) پاری میدهند بنشانند (برپایی قسط، حرکتی است در امتداد حرکت آینه و در اتصال با غایت الله) همانا که خداوند، قسطمند و با عزت است.

در این آیه، علاوه بر اینکه خداوند مسئولیت برپایی قسط و ایجاد عدالت کامل اجتماعی را بر دوش "ناس" (استضعفین) خود آگاهی رسیده با (بالند) و امیکدرد، وسیله انجام این کار را هم "حدید" معرفی میکند. یعنی که انتقال صوابط حق به حرکت های اجتماعی تنها و تنها توسط مبارزه، فیر آفرینش میگردد. انهم توسط ناس، و به تعبیر امروزی، تنها یک مبارزه، سلحشانه بوده ای است که میبایست عدالت حاکم بر هستی را به اجماع منتقل کند و بوده ها در این مبارزه، نقش رهبری را بر عهده دارند.

اما نکته ای که در اینجا حائز اهمیت است، ارتباطی است که از طریق پیغامان مردمی، بین کیفیت انتقال صوابط حق به حرکت های اجتماعی و اجتماعی برقرار میشود. مابین معنا که حرکت های مردمی، که به منظور انجام حرکت های اجتماعی هستند، کسانی می باشند که از طریق فکر و عقل در نظامات حاکم بر هستی، در قانونمندیهای حاکم بر حرکت اجتماع و در صوابط و معاریهای مکتبی (وحی)، توانسته اند بطور نسبی، حرکت فردی خویش را با حرکت کل آفرینش همافزای نمایند و در حقیقت، صوابط حق را به حرکت خویش انتقال دهند. لذا، تنها و تنها این افراد هستند که قادرند بعنوان پیشتازان حرکت های اجتماعی، جامعه را در مسیر به پیش بردن حرکت، در نهایت، حرکتی که کل هستی همافز و هماهنگ گشته و صوابط حق، بدان منتقل گردد.

بنابراین، در یک رشته پای نهایی، میتوان به این نتیجه رسید که "نظر" علاوه بر اینکه بل انتقال صوابط حق به روابط فردی است - همراه با "حدید"، بل انتقال این صوابط به روابط اجتماعی نیز می باشد. زیرا پیغامان مردمی، با تفکر و اندیشیدن در زمان حاکم بر هستی، نسبت به عدم توازن وجودی خویش و نیز اجتماع، آگاهی می یابند و هنگام با خویش، به اصلاح جامعه، خویش نیز می پردازند و با ایجاد خود آگاهی اجتماعی در استضعفین آنها را برای قیام سلحشانه (جدید)، جهت برپایی قسط یا عدالت اجتماعی، آماده میسازند.

د- کیفیت انتقال صوابط حق به حرکت های تاریخی:

تاریخ، تبلوری است از حرکت اجتماع و بنابراین، یک پدیده اجتماعی محسوب میشود (در مقابل پدیده های طبیعی با آتانی). این تاریخ، از دیدگاه قرآن، بیوسه تبلوری از سرشت ثوم انسانها در گذشته بوده است (۱) اگر که هرگاه قرآن، انسانها را به پندگیری از سرشت گذشتگان فرامیخواند، بررسی بدینی ها، انحرافات، کج رویها، فسادها، ناهنجاری ها، و ظلم و ستم های رایج که گذشتگان، خود بر خویش روا داشته اند، پیش روی آنها قرار میدهد تا شاید از این طریق بتواند با تکرار نکردن اشتباهات و خطاهای آنان، در حرکت خویش اعتدال حاصل نمایند:

(۶) - علی در مورد انسان میگوید: "انتم اک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر" - آسمان بیداری که تو در کل هستی و زنی ای کوچک حساب می آیی ؟ و حال آنکه ندای بزرگی درون تو پیچیده شده است."

(۷) - مای، ضرورت اندیشیدن به خود را در حوزه ارزشی معنایی مورد بررسی قرار داده ام.

(۸) - به جلد دوم "دشمنان مردم" ... صفحه ۳۰۰ مراجعه نمود.

"و کم قصاصی فربه کاتب طالع و اسنا" با بعدها فوما اجرس - و جسدایر تعدیها و جوامعی را که بعلف سنگری اسان، در هم کوبیدیم و بر حیرانه های آنها تعدیهای بوسی برپا ساختیم. (اسنا، ۱۱). در این مورد میتوان به آیت ۶۹ سوره "نحل" ۲۱ تا ۲۴، و دوم ۴۴، و سوره "مراجه نمود. پس می بینیم که از دیدگاه قرآن، تاریخ گذشتگان، همچون هر روزی و عدل حیران داند و بیوسه آنچه بر آن حاکم بوده فساد و انحراف و ناهنجاری بوده است و آنچه در بحال فراموشی و غفلت فرو رفته و احساس آفران دور بوده است، عدالت اجتماعی و صوابط و معاریهای حق بوده است که بر هستی حاکم می باشد. اما ایجاد اعتدال در حرکت تاریخ، و انتقال صوابط حق به حرکت های تاریخی، امری است که از نظر کار قرآن، تنها توسط معنی و بر پایه ایمان برانسان بیداری و بیوروشان بر باطل، انجام میپذیرد. آیات ۱۲۷ تا ۱۲۹ این حقیقت را بخوبی روشن ساخته اند:

"قل فلتلح سن فسیروانی الارض فانظر واکف کان عاقبة المکذبین هذا بیننا و بینکم و هدی و موعظه للمنفقین - و لانهوا و لاجنوا و انتم الاعلون ان کتم میوسن:

همانا که بیش از شما، ملکیا و جوامعی گذشتند، پس در زمین گردش کنید (و به تحقیق و بررسی تاریخ گذشتگان بپردازید) و ببینید که سرانجام دروغ بندگان چگونه شد؟ - آنچه از این بررسی متعینان میشود (روشنی برای مردم و هدایت و پند است برای متنفقین - و (با مشاهده) نکستهای که در طول تاریخ نصیب یاران حق شده و آنها را در برپایی عدالت اجتماعی و قسط با کام گذاشته است) ست شویید و آندوینک میگردید. و اگر که ایمان داشته باشید، شما (بر یاران باطل = مکذبین - دروغ بندگان) برتری (و بیوروشی از آن شما است). اولین ساله ای که در این آیات مطرح میشود، سیر در تاریخ و بررسی علل و عوامل انحرافات و بدینی های جوامع گذشتند و هم چنین عوامل ناگامی پیغامان مردمی در برقراری عدالت اجتماعی، توسط متنفقین (پیغامان مردمی در هر زمان) است. این ساله، خود پیوند غیر قابل تردید انتقال صوابط حق به حرکت های اجتماعی (یعنی به معنی) و حرکت های تاریخی را میرساند. یعنی که این، تنها معنی حسند که بر مبنای فکر و عقل در تاریخ گذشتگان، میبایست، به علل انحرافات آنها پی برده و بر این اساس، صوابط حق را به حرکت تاریخ منتقل نموده و در آن ایجاد اعتدال نمایند.

پشتوانه متنفقین در این رابط، عبارتست از ایمان نازل برانسان به برتری استضعفین بر سنگترین حق بر باطل و عدالت بر ظلم و ستم. این ایمان باعث میشود که هیچگاه در مسیر حرکت خویش، دچار سستی و اندوه (نکست) نشوند و بیوسه با قاطعیت تمام، حرکت خویش را تا پیروزی نهایی ادامه دهند (ولانهوا و لاجنوا و انتم الاعلون ان کتم میوسن).

مسئله ای که در اینجا باید مورد بررسی قرار گیرد ارتباط انتقال صوابط حق به حرکت های اجتماعی و حرکت های تاریخی است. مثل از این کسم که خود انسان برکتی است از نغادهای گوناگون که در حمله های صنوع معنایی وی تبلور یافته است. و نیز این نکته را در فرامیسن که صدای حق بر باطل در پدیده های اجتماعی، نمود و تبارزی است از نغادهای وجودی انسان. بنابراین پیوندی نتیجه گرفت که تبارزیکه نغادهای وجودی انسان در جهت مثبت حل نشود، نغادهای اجتماعی که عمدتاً در نغاد بین حق و باطل نمود می یابند نیز حل نخواهند شد.

اما آنچه است که در "قول العاده" شماره ۴ (فترت غیب - قیام مهدی جولا نگاه ... گفتم) حل نهایی نغادهای وجودی انسان، مگر به رستخیز مهدی (عج) میگردد یعنی که تنها در آن زمان است که حمله های صنوع ذاتی انسان، از وحدت و هماهنگی برخوردار شده و انسان بوحیدی ساخته میشود.

بنابراین، حل نهایی نغاد بین حق و باطل نیز مگر به رستخیز مهدی (عج) میبشود چرا که جامعه، بوحیدی نیز تنها در آن زمان تحقق می یابد. بهین دلیل، مبارزه پیغامان مردمی و خود مردم برای برپایی قسط، در طول تاریخ ندوم می یابد و انتقال صوابط حق به حرکت های اجتماعی، با انتقال این صوابط بر حرکت تاریخ ارتباط پیدا می کند. به این معنا که قیام ناس برای برپایی قسط توسط خود، بیوسه در این جهت اقدام دارد که مسیر حرکت تاریخ را بستم تحقق جامعه بوحیدی ایده آل (در زمان مهدی) حق شود. قسط و عدالت که پیغامان مردمی (متنفقین)، پیشروان حرکت های اجتماعی اند در نتیجه ایمان آنها به پیروزی و مطالبات و برپایی که در تاریخ گذشتگان دارند، پشتوانه حرکت اجتماع در جهت برپایی قسط میشود و بطور کلی صوابط حق را به حرکت تاریخ انتقال میدهد.

به این ترتیب می توان چنین نتیجه گیری کرد که کلا انتقال صوابط حق به حرکت های چهارگانه، اسان بپیکونه صورت می گیرد که: حرکت های اجتماعی - سوبله، اولی الالباب توسط بنکر، حرکت های اجتماعی - سوبله، ناس توسط حدید، حرکت های تاریخی - سوبله، متنفقین توسط ایمان و بالاخره حرکت های معنایی در خلال حرکت مرور، جبهه دار و همدار میبشود.

این بررسی، در همدار کیفیت حاکم ارتباط های اجتماعی حای صدر ارتباطی ارتباطی است بر شخص مبارز. بوحیدی و محصولات صد آسانی که در وجود انسان سلور یافته، تنها در حیران بنکر میسر خواهد شد.

بنکر در هستی و بی بودن به مانوسمندی و نظامات خلل میاید بر آن "بنکر در خویش و بی بودن به صعبا و نغاضی وجودی خویش و آنگاه اندیشیدن در صوابط

۱- اشاره به آیات ۳ و ۴ سوره ملک: "الذی خلق سبع سموات طبقات" ما تری می خلق الرحمن می تفاوت ارجع البصر هل تری می فکور - من ارجع البصر کرتین - یقلب الذی البصر فوجیریس

اگر که آسمانی ها هفتگانه را در طبقاتی منظم می یابید، هیچ اختلافی و بی نظمی در خلقت خداوند رحمان نخواهی دید. پس با شناخت دقیق یارگردار و آن را بررسی کن (پا بهایی سستی و بی نظمی می بینی؟ - اگر دیدی بدان که آتشها آترواست) پس با یار گردار شناختی مختصر مراجعه کن (خواهی دید که اینبار) شناخت تو سر افکنده و خوار بسویت باز می گردد.

و معاریهای مکتبی، میبایست حرکت های اساسی را همدار و جبهه دار کند و معنایی وجودی او را از میان ببرد.

حرکت های اجتماعی سیر سب و سبها در حیران تمام آگاهانه (ناس) که اسن آگاهی را از مدین با پیغامان مردمی گرفته اند، برای برپایی قسط همدار و جبهه دار می گردد.

تاریخ سیر که بیوسه حیرانی باطل و صد حدائی داشته و در جهت نابودی سل انسان کام برمیسانه، آنگاه جهت راستین خویش را بار می یابد که منفسی که در حیران بنکر خویش، حرکت خود را همدار کرده اند، با ایل فاطم و مسکینان معوان پیغامان حرکت ساس، آنها را به خود آگاهی رساند و برای برپایی قسط، به فاساد وادارند. وار اس رهگذر، حیران باطل تاریخ را سوی حاکمیت ارزشی حق، تعمیر میسر دهد. و در حقیقت، صوابط حق را به تاریخ سیر انتقال دهد. پس می بینیم که مبنای اصلی انتقال صوابط حق به حرکت های اساسی، اجتماعی و تاریخی، معنی هستند. آنها هستند که با بنکر و ادبیه، خویش، حرکت خود را بر صوابط حق اطلاق میدهند و سپس معوان پیغامان حرکت ساس، آنها را برای برپایی قسط به قیام وامیدارند و در همین رابطه، حرکت تاریخ را سیر همدار و جبهه دار می کنند.

نتیجه:

پانوسه آنچه گفته شد، پاسخ ساله، دوم بخوبی روشن میشود به این ترتیب که پارامترهای حرکت کننده در هر اطلاق عبارتند از ارزش و دانش، حق و باطل. این پارامترها که رابطه با حرکت های اساسی - اجتماعی مطرح میبشود، ریشه در نغادهای وجودی انسان دارند و در حقیقت، تبارز و انعکاسی از آنها می باشد. از سوی دیگر، پدیده های اساسی - اجتماعی، یعنی از پدیده های آفرینش را تشکیل میدهند و لذا، اصول و قوانین حاکم بر آفرینش، بر آنها سیر حاکمیت دارد. مثلاً اصل حرکت باطنی را براسان ناسی می یابند. در مورد پدیده های اساسی - اجتماعی سر صادق اند و لذا برای اینکه بهینم حیرانی حق و باطل حرکت های اساسی و اجتماعی، کدامیک از اصالت و نشات و پایداری برخوردارند می یابیم سیم که کدامیک ریشه در آفرینش دارند و اصولاً - هستی بر مبنای کدامان اساس یافته است؟

قرآن، این حقیقت را برای ما روشن می کند که آفرینش بر اساس صوابط و معاریهای حق شکل گرفته (احاف، ۳) و اصولاً باطل را هیچ راهی در آن نیست. بنابراین، آنچه که در حرکت های اساسی و اجتماعی از اصالت برخوردار است و می یابست که پایدار و همیشگی باشد، حق (ارزش) می باشد و باطل یک حیران احراری است که در رابطه با اراده و اختیارات انسان و جنبگی احراری نغادهای درونی وی پدید آمده است.

نقاش پیغامان مردمی با انتقال صوابط حق به حرکت های اساسی و اجتماعی، ضرورت بر دنداران باطل را که یک حیران احراری و صد حق است، به مثابه مثال آنها وادارند. اما از آنجا که تلاش پیغامان مردمی، ریشه در حق بودن آفرینش دارد، سراسر از اصالت و ارزش برخوردار است و باعث خواهد شد تا سراسام مبارزه، آنها را سرداران باطل، صنوع حاکمیت حق و پیروزی آنها تمام شود و ایحاط که انقلاب به ظهور می رسد.

اکنون باز می گردیم به معرفی که در متن کتاب، از انقلاب کردیم و شناخت مکسم که پس از آشنائی با سائلی که گذشت، براحتی میتوان به زریای مفهوم انقلاب پی برد:

"انقلاب"، عبارتست از گردگونی در ارزشها و واژگون شدن مبارها و نغاصهای کینه و فرارگریس ملکیا و معرفیهای جدید بجای آنها."

همانگونه که دیدیم، ریز و روشتن مبارها و صوابط در حیران انقلاب، در سه مرحله صورت می گیرد: اول آرس بودن شامعها و معاریهای باطلی که در وجود مردم تبلور می یابد، و سپس حاکم سائن شامعها و معاریهای باطلی که بر اجتماع - بنکر اولی الالباب، دوم، واژگون سائن سائن ارزشهای باطلی که بر اجتماع - است و آنگاه به حاکمیت رسدن ارزشهای حق بجای آنها (توسط حدید - ناس). سوم، تغییر جهت دادن حیران تاریخ از باطل به حق (توسط ایمان - متنفقین).

پاسخ ساله: اول - حل نهایی نغادهای اجتماعی، موط به حل نهایی نغاد های معنایی است.

اکنون که به حیرات حق و باطل و اصالت دار بودن حق و کیفیت برقرار حق در روابط اساسی و اجتماعی آشنا شدیم و مفهوم روشنی از انقلاب بدست آوردیم، بیوسه به بررسی ساله، دوم بپردازیم. ساله، دوم این بود که چرا ما در متن کتاب گفته ایم: "پس از هر انقلاب، مگر انقلاب یک امر دمی و مطلق است که پس و پیش داشته باشد؟ و اصلاً آیا انقلاب، سرعمل یک حرکت است یا اشتیای یک حرکت؟

دیدیم که اصولاً پارامترهای حرکت کننده در یک انقلاب عبارتند از حق و باطل. و باطل، از آنجا که ریشه در نکوس هستی ندارد، تنها در رابطه با اراده و اختیارات انسان و براسان جنبگیهای احراری نغادهای درونی وی پدید آمده است. از طرفی، چون انقلاب عبارتست از نابود سائن باطل و عاکسیر کردن حق بجای آن، در نتیجه تا زمانیکه باطل وجود داشته باشد، انقلاب هم ندوم دارد و درمد نابودی است. اما همانگونه که گفتیم، باطل، ریشه در نغادهای درونی انسان دارد و شناخت مستقیم حل شدن این نغادهای در جهت معنی است" و لذا، انسان را مان که نغادهای درونی انسان در جهت مثبت حل نمود، باطل سیر از این نغادهای رمنه و طبناً انقلاب سیر ادامه خواهد داشت.

۱- برای بررسی نغادهای درونی ناس و کیفیت حل شدن آنها، به ارزیابی نفسانی و نیز مرقوله وحی مراجعه نمود.

دنیا میسم ارتجاع از دیدگاه قرآن

۱- بروز اولین اختلاف، ناشی از تضادهای درونی

انسانهاست:

"كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيها" (تفاوتها) اختلافیه... مردمان، اسی واحد بودند (که بسوی معصدی متعین و معین حرکت می- کردند). اما در این مسیر، ما بین آنها اختلافی ایجاد شد که وحدتشان را از هم پاشید. پس از آن، برای رفع این اختلاف و برقراری دوباره وحدت در بین آنها (۱)، خداوند پیامبران را بشارت دهنده و ترسانده براهیست، و با ایشان کتاب را (که مجموعه‌ای از ضوابط و معیارهای تعدیل بخشنده است) بحق فرو فرستاد تا اینکه در میان مردمان، بر سر آنچه که اختلاف کرده بودند، حکم نمایند... (۲۱۳ بقره).

"امواحد" ... یاد آور روزگاری از زندگی انسان است که تضادهای بالقوای که در نهادشان قرار داده شده بود، هنوز به فعلیت در نیامده و نمود خارجی نیافته بودند.

بهین خاطر، وحدتی جبری بر روابط انبیا حاکم بود که در میان آن، صدور از هرگونه تضاد و سم و سمی و استنار و استبداد و استغفار و... برادرانه و برابری و در کنار یکدیگر میزیستند و از مواهب طبیعت بهره می-جستند.

اولین تبارزات تضادهای طبقاتی و سم و تمعین اجتماعی و بهره‌کنشی انسان از انسان، زمانی نمود یافت که انسانها در پی بیشتر داشتن و بهره‌مندتر بودن، دست بخون یکدیگر آغشختند و تضادهای بالقوای را که در نهادشان قرار داشت، به فعلیت در آوردند و سمیت بخشیدند.

آری، قرآن می‌گوید که انسان، از "نطفه امشاج" خلق شده (انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج ۴۰۰۰، ۲، انسان) و این نطفه امشاج، آمیختگی است از "خصلتهای ذاتی"، که در بدو آفرینش انسان، در وجودی قرار داده شده... این خصلتهای برای آنکه

— برای بررسی تضادهای درونی انسان و نحوه به فعلیت درآمد نشان، به "آرزوهای نفسانی" مراجعه شود.

— رجوع به "پراگماتیک" (۲۱۳ بقره) و ۱۸ و ۱۶) و نیز "مقوله وحی" (آرامان ۲۰).

لذا، اختلاف اسلامی را می‌توان به برهه‌ای اطلاق کرد که از آدم (ع) آغاز گشته و تا مهدی (عج) ادامه خواهد داشت و در این مسیر، پیامبران الهی، ائمه شیعه و ائمه وسط (حزب پیغمبر)، حلقه‌های زنجیر بهم پیوسته‌ای هستند که سلسله این اختلاف را تا زمان مهدی (عج) حفظ خواهند کرد. برای انسان، اختلاف اسلامی باید فرازا و مراحل متعددی را باید پشت سر گذارد تا به تحقق نهایی خویش نزدیک شود. در این مسیر، آنچه که انسان برپای و تحرک اختلاف اسلامی را تشکیل میدهد، ایدئولوژی حرکت آفرین است و تضادهای وجودی انسانها بر مبنای عملکرد به فراس و دستورات این ایدئولوژی است که حل میشوند و سایرین، ناشانی ترس مرحله سپری می‌آیند. این اختلاف، می‌بایست که ایدئولوژی فوق همچنان بخواهد و مسخرک وجود داشته باشد و مداوماً انسانها را در جهت حل تضادهای وجودیشان را هکشان کند. اما پس از سپری هر مرحله از اختلاف فوق، طبقات مستحکم که منافع خویش را در خطر می‌بینند، می‌کوشند تا ایدئولوژی حرکت آفرین اسلام را سم و دگرگون نموده و محتوای انقلابی آنرا از بین ببرد و به عامل توجیه مستحکمهای خویش مدخل سازند. از این لحظه است که ارتجاع، از درون اختلاف سر بر می‌آورد و می‌کوشد تا با تثبیت تضادهای پیوسته خویش، حاکمیت خود را اینبار بخوبی تازه و نو تضمین نماید.

برای مناسبت می‌توان گفت که هدف از بحث پیامبران در طول تاریخ، فراهم نمودن مقدّماتی بوده است که به حل نهایی تضادهای درونی انسانها بیاچاند و چون بحث انبیا، کاطترین و مشخص‌ترین تبارزات انقلاب اسلامی بوده، در نسخه کاطترین چهره نیروهای ارتجاعی را سر می‌یوان در مقابل آنها خواهیم کرد. بهین خاطر، ما در این مقاله سعی خواهیم کرد تا برای ریشه‌یابی کیفیت پیدایش و تکوین ارتجاع و آشنایی با دینامیسم وجودی آن، چگونگی شکلگیری حرکت انبیا و آنگاه کیفیت پیدایی نیروهای ارتجاعی را در مقابل آنها بررسی کنیم تا بتوانیم بهینهم که اصولاً از نظر گاه قرآن، ارتجاع چیست؟ چگونه بوجود می‌آید؟ کیفیت عملکردش به چه صورتی است؟ و راههای مقابله با آن چیست؟

در حاشیه...

بقیه از صفحه ۶

به تکوینی برسد و بالیده گردند، احتیاج به رسیدگی ماست. بطور کلی، ریشه‌هایی که در احتیاج رشد و بالندگی آنها قرار می‌گیرد، در دو ریشه کمالاً مصاد تقوی و محور تلور می‌یابد.

در آن زمان که انسانها، دوران زندگی جنسی خویش را می‌گذرانند و "ام واحد" را تشکیل میدهند، خاصیت بالندگی حصلتها در دو ریشه مصاد فوق، حالت بالقوه دارد و آنها از زندگی همان بر خور- دارند. و لذا، حصلتهای مزبور، موجد تضادهای بالقوای هستند که اگر خود به فعلیت درآیند و بخوبی با هماهنگی روند کنند، این تضادها را هم به فعلیت در می‌آورند و رجوع به آرزوهای نفسانی.

بنابراین، نمود خارجی باطن تضادهای بالقوه وجودی انسان، نمود فعلیت در آمدن و شکوفا گشت حصلتهای متعین ذاتی او و رشد تا هماهنگی آمدن این حصلتها بر مبنای به وجود ریشه ماست رندی میباشد. در دورانی که انسانها بصورت "ام واحد"، روزگار می‌گذرانند، یک چنین ریشه‌ای برای رشد تا هماهنگی حصلتها وجود ندارد و در نتیجه، تضادهای وجودی آنها نیز شکل بالقوه دارند. اما ریشه‌یابی این ریشه در اختیار انسان قرار می‌گیرد. محمل های استخدام طلبی، حب مال، قرون خواهی، نگارش طلبی و غیره و شروع به رشد می‌کنند و عادل و هم آهنگی حاکم بر حرکت حصلتها را بهم می‌زنند.

از این لحظه است که انسان وحدتی به انسان- نشوی بدل میشود و پس از گذشت مدت زمانی، تضاد های بالقوه وجودی او بصورت ظلم و ستم و تمعین و استعمار و استبداد و استغفار و... رخ می‌یابد. و در "ام واحد"، از همین زمان است که "ام واحد" وحدتی هماهنگی خویش را از دست میدهد و دچار "اختلاف" میگردد، طبقات متخاصم مستحکم و مستغف پدید می‌آیند و جامعه را بسوی قهقرا و نیستی سوق می-دهند.

دیده، اینجاست که خداوند برای رفع اختلافی که در "ام واحد" رخ نموده است، پیامبران خویش را به صورت بشارت دهنده و ترساننده میفرستد و کتاب را نیز با ایشان فرو میفرستد تا بر مبنای ضوابط اعتدال بخشان، تضادهای اجتماعی و ستم و استعمار طبقاتی را از بین ببرد و جامعه را در مسیر حرکت بسوی جامعه توحیدی بیاورد. آلی که بر مراتب متعالی تر و تکامل یافته تر از "ام واحد" اولیه است قرار دهند.

— رجوع به مقوله وحی قسمت پنجم.

— رجوع به "آرزوهای نفسانی" بقیه در صفحه ۸

اما پیامبران، یک بر خور مکانیکی و موضعی با تضادهای اجتماعی و با حصارهای حاکم بر روابط فردی و اجتماعی ندانند و از این روی، خود را در چارچوب مبارزه با شکافهای طبقاتی اسیر می‌سازند و در محدودهای پس بردن مالکیت عمومی محصور می‌مانند. چرا که آنها همه را، معلولهای می‌دانستند که علت اصلی و اساسی آنها در نهاد فرد فرد انسانی نهفته است. اگر انسانها سلطه طلب نبودند، اگر حب مال و حب شهوت ندانند و اگر فروخواه و بهیست طلب نبودند، هیچگاه شکافهای طبقاتی را بوجود نمی‌آوردند، هیچگاه برای پائیل بودن حق یکدیگر دستنار با بخون هم آغششی می‌سازند و هیچگاه بکتر بهره‌کنشی از همدیگر نمی‌انند.

این است که پیامبران، از محدود به خوردهای مکانیکی و مکرشهای یک بعدی نسبت به تضادها و با- حصارهای فردی و اجتماعی فراتر می‌آیند و ریشه های عمیق درد را بی گیری میگردانند. آنها تضادهای درونی انسان را که عمدتاً "در رشد تا هماهنگی با- همان حصلتهای ذاتی وی تلور می‌یابد، موجد و پدید آورنده تضادهای بروی وی می‌دانستند و بدین سبب، مبارزه خویش را از درون انسانها آغاز میگردانند و آنگاه به برون آنها و به سطح اجتماع گسترش می-دادند.

در انجام این رسالت خویش، پیامبران دست به خود آگاه کردن انسانها می‌بایزند و این خود آگاهی را در دو مرحله ایجاد می‌کردند: اول خود آگاهی انسانی و دوم خود آگاهی اجتماعی. اول انسانهای خود فراموش کردای را که برای خود اهداف نفسانی خویش شده‌اند و خویش را به جای خدا هدف گرفتارند. از درون بر می‌آیند و تلاش می-کردند تا تعادل از دست رفته حصلتهای نفسانی‌شان را در برپرسی عمل (پراگماتیک) بدیشان باز گردانند. و از آن پس، به محتاج میگردانند و می‌کوشیدند تا با وجود آگاهی رساندن نودهای مستضعف، آنها را بر علیه شرایط ظالمانه حاکم بر خویش بشورانند و زمینه را برای باز گرداندن دوباره اعتدال از دست رفته اجتماع بدان، مهیا سازند.

پس می‌بینیم که علیرغم اینکه هدف از بحث پیامبران، از این بردن تضادهای طبقاتی و شکافهای اجتماعی و با حصارهای حاکم بر روابط فردی و اجتماعی بوده است (۲۱۳ بقره) اما این رسالت خویش را از

— رجوع به "فوق العاده ویژه پاسدار"

— رجوع به "آرزوهای نفسانی" بقیه در صفحه ۸

مداورتهای باطل، قرآن واژه "انقلاب" را بکار میبرد بلکه واژه "تغییر" را بکار می‌گیرد. و این واژه، خود بخوبی شاکر تغییر و تحولی است که در معیارها و ملاکهای اجتماعی حاصل میشود. مثلاً در آیه ۱۱ "سوره" رعد چنین می‌فرماید: "ان اللّٰه یغیّر ما یشاء و یموت ما یشاء و لا یستغیر عن شئ من شئ" (خداوند آنچه را که بخواهد تغییر می‌دهد و آنچه را که بخواهد می‌میراند و چیزی را از تغییر نمی‌داند). و معیارهای حاکم بر یک جامعه تغییر ایجاد نمی‌کند مگر اینکه خود آنها را (ملاکها و معیارها) تغییر دهد. (تغییر ایجاد کند).

در این آیه می‌بینیم که خداوند علاوه بر اینکه انقلاب را عبارت از تغییر ملاکها و معیارها دانسته، این تغییر را به زیر و رو کردن و عوض نمودن ملاکها و معیارهای حاکم بر "عش" مشروط میکند. یعنی اینکه تضادهای درونی با نفسانی را عامل اصلی بوجود آمدن تضادهای بروی با اجتماعی می‌داند و معتقد است که تا این تضادها (درونی) در جهت مثبت حل نشوند، تضادهای بروی با اجتماعی هم حل نخواهند شد. و انقلاب با تغییر، تا آن زمان که این تضادها حل نشوند ادامه خواهد داشت. بکار بردن افعال مضارع (بغیر- بخیر) کاستنمار را می‌رساند، روشنگر همین حقیقت است.

این سوره، در آیه ۵۲ انزال نیز بدینگونه مطرح شده است: "ذلک بانّ الله لم یک یمرنه امته علی قوم فتن و یمرها و یامهم و ان الله سميع عليم."

این بدان خاطر است که خداوند نعمتهایی را که بر جماعتی ارزانی داشته تغییر نخواهد داد (و این نعمتها را از آنها نخواهد گرفت) مگر اینکه آنها خود در عین عیش تغییر ایجاد کنند (و با حل کردن تضادهای درونی‌شان در جهت منفی، خود را از این نعمتها محروم کنند).

بنابراین، از دیدگاه قرآن، تغییر (انقلاب) عبارتست از "حل نهایی تضادهای درونی (نفسانی) که منجر به حل نهایی تضادهای بروی (انسانی و اجتماعی) میشود."

ادامه دارد...

انقلاب، که ارتجاع بطور کامل بر انقلاب پیروز شده و آن را به عقب رانده است. اما خود این واقعیت (یعنی پیروزی ارتجاع بر انقلاب) نیز یک امر دائمی و همیشگی نبوده و بر اساس انقلاب بر ارتجاع پیروز میشده است. پس از این انقلاب، در این مورد، تنها زمانی که انقلاب در مقابل ارتجاع شکست خورده است محتمل است اما پس از آن، دیگر شکست برای کسی نیست.

اینرا باید اضافه کرد که اگر چه انقلاب، در طی پروسه "تکوین- پیروزی نهایی" خود، مراحل مختلفی را می‌پیماید و به پیروزیهای مرحله‌ای دست می‌یابد، اما این دلیل نمیشود که ما، پیروزیهای مرحله‌ای انقلاب را پایان آن تلقی کنیم و جزایات پس از آن را "جزایات پس از انقلاب" بنامیم. و اگر که این اصطلاح کار برده میشود، تنها بخاطر یک غلط رایج "است و آنچه در مورد "مراحل انقلاب" بکار گرفته میشود نه در مورد "موضوع انقلاب"، زیرا موضوع انقلاب، تا زمان انقلاب نهایی مهدی (عج) همچنان ادامه دارد. و این تنها "مراحل انقلاب" است که چون در طی پروسه "تکوین- پیروزی نهایی" طی میشود، میتوان در رابطه با آن به زمان بندی انقلاب پرداخت و پس و پیش آنرا تعیین کرد.

اکنون برای روشنتر شدن موضوع، حمله‌ای را که در متن کتاب آورده شده، در اینجا نقل می‌کنیم و به بررسی آن می‌پردازیم:

"پس از هر انقلاب، یکی از عوامل موثر در پاس مردم، گرفتار شدن آنها در شبهه است."

برویشی شعبی است که در اینجا مقصود از "انقلاب"، انقلاب نهایی مهدی (عج) نیست بلکه مراحل و پیروزیهای مرحله‌ای است که این انقلاب در طی پروسه "تکوین- پیروزی نهایی" خود طی میکند یا بدست می‌آورد. در این مورد میتوان پیروزی انقلاب، قدام خودمان را در نظر گرفت و در مورد شبهاتی که پس از این انقلاب (یعنی پس از پیروزی یکی از مراحل انقلاب نهایی مهدی) بوجود می‌آید و باعث یاس و ناامیدی مردم نسبت به انقلاب شده است، بررسیهای بعمل آورد.

در رابطه با تغییر نیز همین شرایط اجتماعی و حاکم گشت ارتجاعی حقایق

بنابراین، انقلاب، یک امر دائمی و زمانی نیست که در مقطع خاصی از زمان بوجود می‌آید. بلکه انقلاب، یک امر مستمر و بهیست است که تا آن زمان که تضادهای درونی که خود را زنده، حصلتهای متعین نفسانی انسانند، وجود داشته باشند، آسب دوام و استمرار نخواهد داشت و نقطه پایان آن، نمود بهیست نهایی تضادهای مزبور است.

حل نهایی تضادهای درونی انسان، تنها در زمان انقلاب مهدی (عج) میسر خواهد شد. و لذا انقلابهای اجتماعی نیز تا آن زمان ادامه خواهند داشت و نقطه پایانشان تا آن هنگام است که تضادهای مزبور بسوی وحدت می‌گرایند و "اسان توحیدی"، یعنی انسانی که کلیه تضادهای ذاتی‌اش در جهت مثبت حل شده‌اند، و نیز "اجتماع توحیدی" یا اجتماعی که بر خودها و تراجمات درونی آن، بسود حاکمیت ارزشهای خود پایان گرفته است، ساخته میشود.

بنابراین، تا زمانیکه حصلتهای متعین نفسانی، با توجه به "اراده" انسان پیروز میشد و رندی‌شان، بخوبی هماهنگ و متعادل رشد نگردانند، توحید نفسانی، انسانی، اجتماعی و روحی، تحقق نخواهد پذیرفت و تا زمانی که این توحید برقرار نشود، ارتجاع هم ریشه را برای رشد و ترکاری خود فراهم می‌یابد و در نتیجه اختلاف را نیز میتوان پایان یافته تلقی کرد.

لذا، انقلاب، یک واقعه و رخدادی نیست که در برهه‌ای خاص از زمان بوجود می‌آید و پایان پذیرد و آنگاه ما بگوئیم "پس از انقلاب"، بلکه این انقلاب، که در گذشت و پیش و حال، و آرزو و صد آرزو است از زمانیکه آدم از جنت اخراج شد و به برهه انسانی سیرت گشت (سبیل خروج انسان از حالت تعادل و هماهنگی حاکم بر حرکت حصلتهای نفسانی) و پس از آن سبیل و فابل بر اساس تضادهای درونی خود، به نزاع بر میآید و توسط اجتماع می‌پدید آید. سبیل خروج اجتماع از حالت تعادل و هماهنگی خود (تکوین)، این انقلاب در دو صورت مختلفه انسانی و اجتماعی، تداوم داشته است، و در طی این پروسه، تنها زمانی میتوان گفت "پس از انقلاب" که به "فوق العاده ویژه" مهدی (عج) قوت یافته به قیام مهدی... مراجعه شود.

وحی

دیگرات ولدا، با "ایجاد" و "بدای" نغوت دارد. خلقت، به هائی وجود آوردن هستی بخشدن به چیزی نیست، بلکه خلقت بدان حالت که خداوند چیزی را که وجود و هستی دارد، به چیز دیگری بدل می نماید که تا پیش از آن، وجود نداشت. به معنای گویاتر، خلقت، از "هیچ"، چیزی را بوجود آوردن نیست بلکه از "چیز"، چیزی دیگری را پدید آوردن است.

با توجه به این حقیقت، می توان دریافت که خلقت، خود نوعی حرکت است. اما از آنجا که پیش از این گفتیم که شریاره و خیر ماه، هستی عبارت از "حرکت"، در نتیجه نوعی خداوند توسط "خلقت"، پدیدماری را به پدیدماری دیگر بدل میکند، درست مانند اینست که حرکتی را به حرکتی دیگر بدل می نماید. بنابراین در یک نتیجه گیری کلی میتوان گفت

هدایت عامه، مجموعه ضوابط و معیارهای مشخص و معینی است که هر موجودی در پرتو آن، به کمال وجودی خویش میرسد و به هدف و نتیجهای که بر خلقتش مترتب است نائل میگردد.

که "خلقت"، حرکتی است که "یک حرکت" (پدیده) را به "حرکت دیگر" (پدیده دیگر) بدل می نماید.

— در این مورد، توضیحات بیشتری در کتاب "از هجرت تا عاشورا" خواهد آمد.

(متنبر) متحد و بسیج خواهد شد.

آری، انبیا، الهی برای بسیج توده های مستضعف بر علیه طبقات متکبر (ملا، عرب، رهبان)، تلاش می کرده اند تا بر مبنای ضوابط "کتاب"، آنها را به خویش گم کرده خویش بازگشت دهند. آنها را نسبت به "خود"، آگاه کنند و به استغلال فکری و عملی شان برسانند. آگاه ملت که به خویش اندیشد و ضعفها و ناراحتیهای خویش را دریابد، تواناییهای بالقوه ای را هم که در نهاد وی قرار دارند و او تاکنون از وجود آنها بی خبر بوده است، در خواهد یافت و آگاه و متحرک خواهد گشت و خود را به جهت شمت حل شود و راه برای رشد هم خود در مقابل متکبرین، بها خواهد ساخت.

و اینها هم، زمینه و مقدمه ای است که مستضعفین بکتاب انبیا، برای خویش فراهم میسازند تا با آن میان بردن عوامل اساسی که منکب گردانند تضادهای درونی انسانها در جهت شمت حل شود و راه برای رشد هم خود در مقابل متکبرین، بها خواهد ساخت.

و اینها هم، زمینه و مقدمه ای است که مستضعفین بکتاب انبیا، برای خویش فراهم میسازند تا با آن میان بردن عوامل اساسی که منکب گردانند تضادهای درونی انسانها در جهت شمت حل شود و راه برای رشد هم خود در مقابل متکبرین، بها خواهد ساخت.

پس می بینیم که اگر هم که به پیامبران در بدو امر می گویند تا به تیز حمله خویش را متوجه طبقات متکبر نمایند و ریشه های عینی فساد و تبااهی را از میان ببرند، تنها بدان خاطر است که زمینه را برای رشد هم آهنگ خطتهای نفسانی انسانها و از میان بردن تضاد های درونی آنها مساعد سازند چرا که استعداد های بالقوه انسانی و ویژگیهای که خدا گزینی و خلقتی اورا متجلی میسازند، تنها در یک جامعه سالم و فارغ از قید بندهای مارت و استبداد و استثمار و استثمار است که به فعلیت در می آید و تیلور می آید. پس است که می بینیم و فیکه پیامبر اکرم (ص) از میدان

فرار داده، بحث فعلی به این نتیجه رسیدیم که بدستال خروج انسان از حبس، ضوابط وحی به دو صورت فعلی و فوئی برای جهت بخشدن به حرکت وی سازگارند. وحی فعلی، سلسله آرمایشات و استراتژی را تشکیل میدهد که در جریان درگیری با آنها، و تلاش برای سالم و فوئی ساخته میشود و "جهت" گم شده، حرکت خویش را از میز میباید. و وحی فوئی نیز، مجموعه، ضوابط و معیارهایی است که پیامبرها را به تشکیل میدهد و بطور کلی یک صورت ثنوریک دارد که عملکرد بر مبنای این ثنورسها می تواند انسان را به مظهر کم نشان بازگشت دهد و حرکت او را جهندار نماید.

ضرورت وجود "وحی فعلی" بعنوان زمینه ساز کارگزار و مومنین واقع شدن "وحی فوئی"، بحدی است که کارگران وحی وجود نداشته باشند، هیچ اساسی قادر نخواهد بود که حرکتی جهت و سبکی (دورانی) خود را بر مبنای معیارها و استانداردهای "وحی فوئی" جهندار و هدفدار کند. چرا که اصولاً درک و فهم این ضابطه و ملاکها، تنها در جریان پراکسی و تلاش برای گذشتن از "وحی فعلی" (کلمات استلانات)، امکانپذیر خواهد بود به درک عزالت تنهایی و یا در محال زندگی خوش و خرم این جهانی، و غرق شدن در لذت و راحت.

اکنون پس از آشنائی هایی که بطور کلی نسبت به مساله "وحی بدست آوردیم، به بررسی گستردهای پیامبران این مساله در آیات قرآن بویژه آیات ۲۰ الی ۲۸ بقره، ۱۱ الی ۲۴ اعراف و ۱۱۵ الی ۱۲۳ الی دست می یابیم تا در رجهای تازه تری بروی ساختار باز شود و به زوایای پنهان و ناشناخته ای از وحی، که قرنهاست در زیر غبار جهل و خرافه و غفلت و بیخبری ما مسلمانها نهفته بوده است دست یابیم.

۱- هدایت عامه، جهت یکن حرکت حیرت آمیز است:

خلقت، "بمعنای خارج ساختن چیزی از چیز

دنیامیسم ارتجاع از دیدگاه قرآن

درون فرد انسانها آغاز می گردانند و سپس در سطح اجتماع گسترش می دهند (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتویروا ما بانفسهم).

۲- مبارزه انبیا، در دو جبهه درونی و برونی صورت می گیرد:

اما مستضعفین که پیامبران، رسالت بهدار سازی و خود آگاهی بختی بدندان را بر میده دارند باز دیدگاه قرآن (۷۵ نسا) دارای سه ویژگی عمده هستند: اول عدم خود آگاهی، دوم، آگاهی نسبت به ظلم و ستمی که متکبرین بر اینان روا میدارند، و عدم اطمینان به تواناییهای خویش برای مقابله با آنها، سوم، تفرقه اجتماعی که رانشده ناگتیکهای مخفی و آشکار متکبرین است. اما پیامبران برای مقابله با این همه مضاعف اساسی مستضعفین، به خود آگاه کردن آنها میبپردازند چرا که وفی آنان بخود آگاهی رسیدن نسبت به سیر و تواناییهای وجودی خویش نیز آگاهی می یابند و در نتیجه آگاهی شان نسبت به ظلم و ستم متکبرین، تبدیل به خود آگاهی خواهد شد و به سیر با آنها خواهد پرداخت.

و از سوی دیگر، غرقه اجتماعی نیز از میان شان رخت خواهد بست چه آنکه آنها، دیگر دشمن اصلی و مشترک خویش را شناخته اند دانسته اند که تمام تفرقه ها و تعافیهای بین آنها، ناشی از ناگتیکهای اس دشمن است. و بنابراین، همگی برای مقابله با او

— برای توضیح بیشتر به "فوق العاده ویژه پیامبر" مراجعه شود. هم چنین بررسی جامعتری در این مورد، در کتاب "از هجرت تا عاشورا" خواهد آمد.

و از حرکتی که به، حرکتی بودید می آورد. احساس که در می یابیم هر پدیدماری خلقت خاص خود را دارد و همین خلقت است که هرکسای خاص حرکت او را بوی افاضه می نماید. به این ترتیب، و فیکه خداوند میفرماید: "ما پدیدماری را خلق کردیم"، مقصود آنست که حرکت خاص او را بوی بخشدن و او را بحران خاص خود را بداند. در نتیجه، خلقت، عبارتست از جریان خود ابدانیت و حرکت خاص خود در آوردن پدیدماری.

"هدایت" نیز نوعی حرکت است چرا که فعل و عملکرد خداوند میباید (مهدی ساء النجین) و عملکرد خداوند، همان حرکت آفرینی اوست. "هدایت" از نظر مفهوم، عبارتست از راهگشائی و نشان دادن مسیر حرکت، به پدیدماری که بحران افاده و به "خلق" شده است. پس هدایت، حرکتی است که "خلقت" را (که آن نیز حرکت دیگری است) در کانال صحیح خود می اندازد، و جهندار و هدفدارش میکند. اکنون با توجه به مفاهیمی که از "خلقت"

هدایت عامه، مجموعه ضوابط و معیارهای مشخص و معینی است که هر موجودی در پرتو آن، به کمال وجودی خویش میرسد و به هدف و نتیجهای که بر خلقتش مترتب است نائل میگردد.

و "هدایت" دریافتیم، می توانیم بروشنی مفهوم "آیه ۵ سوره طه را درک کنیم که میفرماید:

"قال رب انزلی اعلی کل شیئی خلقه ثم هدی یزور دگرا، ما او که هر پدیدماری را به خلقت

نبرد پیروز مندی باز می گردد، خطاب به سرارانش می گوید:

"مرحبا بقوم قضا الجهاد والا ضر و یقی لهم جهاد الا کبر" آفرین بر آن قومی که مبارزه کوچتر را پشت سر گذارند و مبارزه بزرگتر، فرا رهاشان است" و فیکه میفرماید: "جهاد النفس - مبارزه با نفس".

آری، پیامبران، مبارزه با متکبرین و پیروزی بر آنها را مقدمه ای میدانند برای مبارزه با نفس و هواها و هوسهای نفسانی. یعنی این توده های که اکنون توانستند موانع اساسی را از سر راه خویش بردارند و بر عواملی که زمینه رند تا هها هک خلتهای نفسانی شان را فرهم میساختند، غلبه یافتنند. اکنون تازه فرصت آنرا پیدا کرده اند تا با خویش گم مبارزه بر خیزند چرا که زمینه برای رشد هها هک و متوازن خلتهایشان فراهم گشته است.

بنابراین، می بینیم که مبارزه از دیدگاه پیامبران میبایست در دو جبهه صورت گیرد: یکی جبهه برونی و دیگری جبهه درونی. و این دو، یک رابطه متقابل با یکدیگر دارند بگونه ای که، پیروزی در جبهه اول بدون پیروزی در جبهه دوم امکانپذیر نیست چرا که تا نوده های خود آگاهی نرسند، مبارزه با متکبرین بر نمی خیزند. و پیروزی در جبهه دوم نیز بدون پیروزی در جبهه اول ممکن نخواهد بود چرا که تا موانع اصلی رشد و تکامل وجودی انسان از میان برداشته نشود، زمینه برای به اعتدال نفسانی رسیدن او مهیا نخواهد شد. اما با اینحال، آنچه که اصل و اساس مبارزه از دیدگاه انبیا را تشکیل میدهد، مبارزه در جبهه درونی است: "جهاد النفس". زیرا اگر بر نفس در جبهه برونی (مبارزه با طبقات متکبر) پیروزی هم بدست آید، باز از آنجا که تضادهای وجودی انسانها را به بالقوه ای است برای رشد و ظهور

خاص خویش رساند و سپس هدایتش نمود. خداوند و فیکه خداوند هها را خلق می نماید و حرکت خاص هر یک را به آنها می بخشد، مسیر حرکت آنها را هم بگونه ای حیرت و سی دحالت آنها، برایش تعیین میکند. یعنی هم آنها را "خلق" می کند و هم "هدایت" می نماید. هم به "حرکت" می اندازد و هم "جهت" حرکت را برایشان تعیین می کند. سایر اس واضح است که، هم "خلقت" و هم "هدایت" هائی گسترده ای پیدا می کنند که از یکطرف، نامل کلیه، پدیدماری می شوند و هج پدیدماری را می توان سراع گرفت که خلقت (حرکت) و هدایت (جهت حرکت) داشته باشند. و از طرف دیگر، تا زمانیکه آن پدیده "وجود" دارد و به اندر عبور و تبادل فیزیکی و شیمیائی، عبور چهره نداده و به پدیدماری دیگر بدل نشده است، خلقت و هدایت خاص او نیز، استمرار و دوام دارند. چرا که اگر "خلقت" را از پدیدماری بگیریم، در حقیقت، حرکت را از او گرفتاریم و در اینصورت، دیگر چیزی از وی خواهد ماند. اگر هم که هدایت را از وی بگیریم، "جهت" حرکت "خویش را از دست داده

و سرانجامش به نابودی می انجامد.

اما اکنون که با مفهوم "وحی" آشنا شدیم می توانیم در مورد "هدایت" بیشتر صحبت کنیم. چرا که همانگونه که پیش از این گفتیم، "وحی" طر کلی عبارتست از قانونمندی حاکم بر حرکت هر پدیده، کموی جهت، هدف، معنا و مفهوم می بخشد. اکنون هم دانستیم که "هدایت" نیز، در زمینه راهگشائی و نشان دادن مسیر حرکت، به پدیدماری که خلق شده و به بحران افاده است، دقیقاً نقش جهت بخشی و هدفدار کنندگی حرکت او را بر عهده دارد. ولذا میتوان گفت که "هدایت" همان "وحی" است. وحی ای که در یک شکل عمومی، حرکت کلیه، پدیدماری هستی را هدفدار می کند.

دو باره مستکبرین، این پیروزی، پیروزی موفقی و کدرا خواهد بود. و پس از چندی دیگر بار متکبرین در صحنه احتضار ظهور خواهند کرد و تضادهای و تفرقه و متضاد و استنارها و... ی اجتماعی را دیگر بار پدید آورده و دامن خواهند زد.

۳- بشارت و ترس، بار بار حرکت انبیا در جامعه:

پس دانستیم که مبارزه اجتماعی انبیا، زمینه ای بوده است برای مبارزه انسانی آنها، و در حقیقت، آنها "جهاد اصغر" را مقدمه ای بر "جهاد اکبر" میدانستند. اما مقدمه ای که وجودش کالا ضروری است و اگر نباشد، دنباله آن نیز به تحقق نخواهد پیوست. لذا سکه تا پیامبران می آید، گناه و سی سبابا، طبقات حاکم (ملا، مترف، رهبان) بر اساس حمله می گردند و توده ها را بر علیه آنها بسیج می نمایند. اینان، هدف اولیه خویش را نابودی متکبرین قرار میدهند و برای تحقق آن، مستضعفین را بخود آگاهی رسانده و بسیج شان می کنند. بدین خاطر، حرکت اولیه انبیا، الهی، دو بازتاب متفاوت را در جامعه ایجاد میکند: یکی در مستضعفین و دیگری در متکبرین. مستضعفین بشارت می یابند و متکبرین می ترسند!

"... فیعت الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل لهم الکتاب بالحق... پس خداوند، پیامبران را بشارت دهنده و ترساننده برانگیخت و کتاب را بحق برایشان فرو فرستاد... (۲۱۲ بقره).

و این، بشارت مستضعفین است که مستکبرین را بوجبت میگردد. بشارتی که خود زائیده خود آگاهی - بی استکبار انبیا الهی توسط ضابط و معیارهای کتاب در مستضعفین ایجاد گردانند، چرا که اس خود آگاهی، به ضعف اساسی آنها را که پیش از این بر شمریم از میان میبرد و آنها را تا دامن میسازد. این بشارت مستضعفین، کمبودی از خود آگاهی رسد نشان است متکبرین را به وحشت می افکند چرا که نابودی خود را پیش چشم می بیند.

نیمه از صفحه ۸

اما غاوسی نیز مابین هدایت و وحی موجود است و آن اینکه "هدایت"، بار بار و مکرر العمل منتهی است که پدیده‌ها در مقابل "وحی" از خود نشان می‌دهند. به این معنا که پدیده‌ای که هدایت یافته است، در حقیقت به واسطه معیارهای وحی گردن سپاده و به آنها تسلیم شده است.

میران هدایت با همگی پدیده‌های منوع هستی متفاوت است و هر پدیده‌ای طرفیت و میران معینی برای پذیرش هدایت دارد.

"الذی خلق فیسی - والذی قدر فیهدی: او که پدیدای آورد، سپهر است معنوی او که اندازه تعیین کرد، پس هدایت نمود." (۲ و ۳ اعلی).

هر چه پدیده‌ای از نظر دینامیزم وجودی خوش تکامل یافته‌تر باشد، هدایت یافته‌تر است. مثلا "میران هدایت با همگی جامدات کمتر از نباتات و نباتات کمتر از حیوانات و حیوانات کمتر از انسان است. در میان هر دسه از پدیده‌های مزبور (مثلا) انسانها) نیز این تفاوت حاکم است.

اگر این تفاوت را از دیدگاه بازتری مورد بررسی قرار دهیم، در می‌یابیم که این تفاوتها، در حقیقت اخلاقیاتی است که در قانونمندی حاکم بر حرکت پدیده‌ها وجود دارد. مثلا "دینامیزم وجودی یک پرده، مراتب ساده‌تر است از دینامیزم وجودی یک انسان و لذا قوانینی که بر حرکت این دو حاکم است ضرورتا "می‌بایست متفاوت باشد.

از آنجا که حصر مایه و عصاره اصلی تمامی پدیده‌ها را "حرکت" تشکیل می‌دهد، در نتیجه اختلافاتی نیز که در دینامیزم وجودی پدیده‌ها موجود است، به اختلافاتی که در فرکانسهای حرکتی مختلف تشکیل دهنده آنها با هم دارد، بازگشت می‌کند.

مثلا مجموعه حرکتی که با فرکانسهای مختلف با یکدیگر تداخل کرده و یک گشتار را می‌سازند، با مجموعه حرکتی که با فرکانسهای یکسان را می‌سازند، از نظر فرکانس متفاوت است. پیچیدگی حرکتی تشکیل دهنده یک گیاه یا یک پستاندار نسبت به حرکتی که تشکیل دهنده یک گشتار را می‌سازد، به مراتب ساده‌تر است. دینامیزم وجودی انسان ساده‌تر است و همین تفاوت دینامیزم ضرورت حاکمیت قانونمندیهای متفاوتی را بر حرکتی آنها ایجاد نموده و سبب شده است تا طرفیت وجودی اشان برای پذیرش هدایت، فرق کند.

اما علیرغم تفاوت مزبور، کلیه پدیده‌های عالم، در یک چیز مشترکند و آن "اصل هدایت با همگی" است. فرمان خداوند بر غایت هر عمل که: "خانه بساز!" هدایتی است که برای وی و با، رها کردن موسی توسط مادرش بر روی رودخانه سبل، هدایتی است که خداوند برای مادر موسی قرار داده است.

شیردادن مادر به فرزند (در میان تمام پستانداران) و شیر خوردن فرزند و علاقه وی به پستان مادر، بر روی تخم خوابیدن پرندگان، جغفرکی جانوران، حرکت منظم و دقیق ستارگان و گیاهانها، خوابیدن جانوران، سبز شدن گیاهان، رسیدن میوهها، زندگی کردن ماهیها در آب، غذا خوردن جانوران، تابش خورشید و امواج را درونی آن که این تابش را پدید می‌آورد، انسانها به یکدیگر، احساس خطر حیوانات و گرفتن حالت تدافعی آنها، شکار حیوانات بدست یکدیگر، کوچ کردن پرندگان و سایر جانوران، تعادل و گرایش که انسانها به عدل و حق و انصاف و راستی و عدالت وسع دوستی و غیره دارند و نفرت و برابری که از جنگ و ظلم و ستم و بی عدالتی و دروغ و عداوت دارند، ... همه و همه عبارت از هدایتی است که خداوند بر آنها قرار داده و در طول آن به حرکت خوش ادامه می‌دهند.

این هدایتی که کلیه پدیده‌های عالم مدون است، و بگونه‌ای حیرت برآسان آن، حرکتشان چندر است و همگی آنها را در مسیر رودی خروشان و بی‌نظم، بسوی اقیانوس وجود (الله غایت تکامل)

رهسار می‌کند، هدایت عامه یا نکویی می‌گویم، این هدایت، حقیقتا به تمام پدیده‌ها بر خداوند دارد و خداوند آنها را به این معنا می‌سازد: "ان علیها لهدی - هما بر ماست هدایت و راهگشائی" هدایت عامه، چراغی است که در بی‌روی آن، هر موجودی به کمال وجودی خویش میرسد و به هدف و نتیجه‌ای که بر خلقتش مرتب است باطل می‌گردد.

۲- هدایت خاصه همدار کننده حرکت حیرت- اختیاری انسان:

همانگونه که از توضیحات فوق پیداست، "هدایت عامه" تنها در مورد جهت بخشی و همدار کنندگی حرکت حیرت پدیده‌های آفرینش مفهوم می‌یابد. و از آنجا که انسان علاوه بر حرکت حیرت بی که رشد و بالندگی دینامیزم مادی وجود او را تأمل می‌گردد، دارای یک حرکت "حیرت - اختیاری" دیگر

از سایر پدیده‌های آفرینش متمایز گردیده است؛ باز می‌گردد: "طیر - انسان و نبات آن با "غریزه" دیگر پدیده‌ها، غریزه، خود حرکتی است (چون حلقه یافته خداست) که حرکت حیرت پدیده‌ها را کنترل و هدایت می‌کند و آنها را هیچ گریز از گردن سپاه ندان ست. لذا، این غریزه، در رابطه با هدایت کنندگی حرکت حیرت پدیده‌ها، صورت محصولاتی از ضوابط و معیارهای لاسنیر را بخود می‌گیرد که در حقیقت، نقش "هدایت نکویی" را برای آنها ایفا می‌نماید. سراسر، آنچه که مرغ را به حواسد بر روی رحم وادار می‌کند، یا مادر را به شیر دادن فرزند و فرزند را به شیر خوردن و امثالهم، و آنچه که خورشید را بخیر به نور آفتابی و زمین را وادار به گردش بخود می‌کند، ... همه و همه معیارها و ضوابط ثابت و تعیین شده غریزه است که نقش هدایت آنها را بخود دارد."

"قال ربنا الذی اعطی کل شیئ خلقه ثم

دینامیزم وجودی پدیده‌های غیر انسانی، یک دینامیزم ساده تک خصلتی است و قانونمندی که حرکت آن را کنترل و هدایت می‌کند، در "غریزه" تبلور می‌یابد. اما دینامیزم وجودی انسان جنتی، یک دینامیزم چند خصلتی است و به همین دلیل تکامل یافته تر از سایر پدیده‌ها ست. و لذا، قانونمندی نیز که باید حرکت این دینامیزم پیچیده را کنترل نماید متکاملتر از "غریزه" است و این قانونمندی عبارتست از "فطرت".

نیز می‌باشد، لذا هدایت عامه، تنها در رابطه با جهت بخشیدن به حرکت حیرت او معنا می‌گردد، نه در رابطه با حرکت "حیرت - اختیاری" او. و اما ضوابط و معیارهایی که باید حرکت جدید "حیرت - اختیاری" انسان را کنترل نموده و جهت دار نمایند، بطور کلی در "هدایت خاصه" تبلور می‌یابد. بنابراین، برای اینکه مفهوم روشنی از این هدایت بدست آوریم، می‌بایست یک بررسی ریشه‌ای از زمینه‌های پدید آمدن حرکت "حیرت - اختیاری" انسان و علل و عوامل مؤثر در آن و هم چنین، ویژگیها و خصوصیات این حرکت جدید عمل آوریم تا بتوانیم بفهمیم که "هدایت خاصه چیست؟ و چه تفاوت با تفاوتی اصولی با هدایت عامه دارد؟ و مکانیزم عملکرد آن در زمینه راهگشائی برای انسان آزاد مختار انتخابگر چگونه است؟

الف - فطرت تکامل یافته انسان، هدایت کننده دینامیزم وجودی تکامل یافته است:

در ریشه‌های ارکیت پدیدای حرکت "حیرت - اختیاری" انسان، به "جنت" و "دوران زندگی حیرت" انسان در آن بر می‌خوریم. "جنت" نه به معنای یک مکانی است که انسان در آن می‌رسد و بر اثر عصیان و نافرمانی پروردگارش از آن مجزوم گردیده و به "ارض" (زمین) تبعید گشته، بلکه به معنای مرحله و مقطعی از حرکت و تکامل انسان است که در این مرحله، انسان از هر گونه اراده، اختیار، آگاهی و آزادی بی‌بهره‌بود و تنها، زمینه‌های بالقوه‌ای از این ویژگیها و صفات خدائی داشته که در انتظار فرصت و موقعیتی مناسب برای ظهور رسیدن و به فعلیت در آمدن بودند. عصیان آدم در مقابل پروردگارش، سرآغاز خروج از این "مرحله حیرت" و ورود به "مرحله حیرت - اختیاری" یا "زندگی ارضی وی" محسوب می‌گردد که در این مرحله، استعدادهای بالقوه، اراده، اختیار، آگاهی و غیره، فرصت مناسب را برای به فعلیت در آمدن می‌یابند.

اما پاسخ این سؤال که چگونه انسان از یک چنین استعدادهای بالقوه‌ای بر خوردارند و می‌توانند به

عدس، برگ و سبزه دادن و سراجام یز مردن حرکت دیگری انجام می‌دهد. و اینجا همه، نشان دهنده حرکت تک خصلتی پدیده‌های غیر انسانی است. اما همین حرکت تک خصلتی، معیارهای کامل پدیده‌های مزبور، شکل پیچیده‌تری خود می‌گیرد که سراجام این پیچیدگی در وجود انسان، تبدیل به یک حرکت چند خصلتی نمود.

در مقاله "تیراکس انسان بار ...؟" (آرام) مستمعین شماره (۱۸)، مشاهده کردیم که این حرکت چند خصلتی از دیدگاه قرآن، بصورت "نطفه امشاج" مطرح می‌گردد:

"انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج نبتلیه ففعلناه سمیاء بصیرا - هما که ما انسان را از نطفه امشاج (چکه آب ستم آمیخته‌ای) که می‌آوردیم، آفریدیم. پس از آن، او را شنا و بسا کردیم."

(انسان ۲). نطفه امشاج، مجموعه بهیم پیچیده خصلتهای ذاتی انسان است که دینامیزم پیچیده‌تر وجودی او را نسبت به پدیده‌های غیر انسانی مشخص می‌کند، و آنچنانکه در مقاله "مرور کسم، خصلتهای ذاتی موی در دوحیت مصادمی می‌تواند رشد کند و در حقیقت، تضادهای بالقوه‌ای هستند که در دوحیت مختلف می‌تواند ظهور یابد: یا جهت مثبت (خدائی) و یا جهت منفی (نظامی). و از همین لحظه است که اراده، انتخاب و اختیار انسان شکل می‌گیرد. پس انسان، از آنجا که دارای نطفه امشاج است، دارای اراده و اختیار هم هست. اما علت اینکه در دوران زندگی جنتی، نطفه امشاج حالت بالقوه داشت و در حقیقت، تضادهای وجود انسان به فعلیت در نیامده و در هیچ جهتی حل نشده بود لذا قدرت اراده و انتخاب او نیز صورتی بالقوه داشت و هنوز نمود عینی پیدا نکرده بود.

به این ترتیب، پیچیدگی دینامیزم وجودی انسان نسبت به پدیده‌های غیر انسانی، عمدتاً در تنوع خصلتهای قدرت اراده و انتخاب بالقوه، او خلاصه می‌شود که این پیچیدگی در زمان قرآن بصورت "نطفه امشاج" مطرح شده است.

در این رابطه، همانگونه که غریزه، ضوابط و معیارهایی است که حرکت دینامیزم تک خصلتی پدیده‌های غیر انسانی را کنترل و هدایت می‌کند. فطرت نیز، در برگزیده ضوابط و معیارهایی است که حرکت دینامیزم پیچیده و چند خصلتی انسان را کنترل و هدایت می‌نماید. به همین دلیل است که فطرت انسان، شکل تکامل یافته تری از غریزه حیوان است.

با توجه به آنچه گفته شد، این نتیجه را نیز میتوان گرفت که معیارهای پیچیده‌تر شدن دینامیزم وجودی پدیده‌ها، غریزه آنها نیز کاتر می‌باشد زیرا هر چه پدیده تکامل یافته‌تر باشد، می‌تواند ضوابط کاترین بر آن حکم براند و انسان که تکامل یافته ترس پدیده هستی است، در نتیجه کاترین ضوابط و معیارهای تبدیل بخنده، می‌بایست بر حرکتی حاکم باشند که ضوابط، همان فطرت است.

در مورد پیچیدگی دینامیزم وجودی انسان در جنت، و وجود خاصیت بالقوه اراده و اختیار در وی آیات سوره بقره بانهایی گویائی دارند از جمله آیه ۲۰۵ که می‌فرماید:

"والذالک ربک للملائکه انی عنی جال فی الارض خلیفه ... و آنگاه که پروردگارت به ملائکه گفت

می‌خواهم که جانشینی در زمین قرار دهم ... خلقی انسان در زمین، بطور کلی در برگزیده صفات خدائی او می‌باشد چرا که جانش خدا در زمین، می‌بایست همچون او، آزادی عملکرد، قدرت آفرینندگی، قدرت تشخیص و انتخاب، اراده آگاهی و غیره را داشته باشد. سراسر، تصمیم خداوند به قرار دادن جانشین در زمین، از سایر

"... البته این ساله کلام" واضح است که فطرت و غریزه، ضوابط و معیارهایی هستند که حرکت حیرت انسان و سایر پدیده‌ها را کنترل می‌نمایند. به در صفحه

خلقت ، به معنای از " هیچ ، ، " چیز " بوجود آوردن نیست بلکه به معنای از " چیز " ، " چیز دیگر " ساختن است .

خلقت ، حرکتی است که " یک حرکت " (پدیده) را به " حرکت دیگر " (پدیده) دیگر بدل می نماید . هر پدیدهای " خلقت " خاص خود را دارد چرا که " حرکتی " خاص خود دارد . و هر خلقتی نیز ، " هدایت " خاص خود را دارد چرا که " جهتی " خاص خود دارد .

همین استدلال المپس کار نظر او نشان دهنده برتری وی نسبت به آدم است نشان میدهد که آدم برتر و تکامل یافته تر از او است ! چرا که تنها صاحب گرم کردگی و سرد کردگی دارد (تخریبی) و حال آنکه کما ، حاصلی است و سرد و گرمی را ندارد . (تخریبی) و این خود نشان میدهد که آدم از نظر دیبا میم وجودی متکاملتر از المپس است .

ب - یعنی زمینه رندی حملنها ، در حاکمیت صواب فطرت بر انسان حینی
داستیم که " نقطه اشاع " ترکیبی است از حملهای متوجه ذاتی انسان ، که بالقوه حاکمیت بالذکی و رشد بالذکی در دو مسیر متضاد را دارا هستند . اما آنچه که رشد از این حملها را ممکن می سازد ، زمینه رندی آنهاست . به این معنا که هر کدام از حملهای مربوط ، زمینه برای بالذکی حینی لازم دارند و میزان رشد آنها بستگی به میزان رصای دارد که در اختیار حملها قرار می گیرد . هر کدام از حملها را می توان به یادگذاختن حالتی تشبیه کرد که بالقوه حاکمیت بزرگ شدن دارد . هر چه که بیشتر در آن دمیده شود ، اما آن بیشتر میگردد و در نتیجه اندازه آن بزرگتر میشود . اما این غایت مهم ترین آنها بر فراز است که یادگذاختن ، حد و اندازه حینی برای رشد حینی دارد و به اینجه پیش از آن اندازه باد شود بیشتر ، در حالیکه حملهای حینایی در راه رشد و بالذکی خود ، حد و مرز می نهند و بهر میزان که زمینه در اختیارشان قرار گیرد آنها هم رشد می کنند و بیشتر به فعلیت در می آیند .

چنانچه مجموعه حملهای فوق زمینه های مناسب برای رشد متعادل و هماهنگ خود بمانند ، از بالذکی حینی برخوردار خواهند شد و هیچکدام بر دیگری سبقت نخواهند گرفت . اساسی کار یک جنب حملهای هماهنگی برخوردار است . نه ظالم است ، نه مظلوم است ، نه غارتگر است و نه غارت شده ... چرا که مثلا " حملت استخدام طلبی " این بهمان میزان رشد می کند که حملت عدالت خواهی این و لذا ، او هیچگاه بیشتر از حق طبیعی خویش از مواهب طبیعت بهره نمی جوید و به استنثار دیگران تمهید ندارد .

یک چنین زمینه مناسبی برای رشد هماهنگ و متوازن حملهای ذاتی انسان در دوران زندگی حینی وی ، برایش فراهم بوده است . زیرا حین ، عبارت از زمینه مناسبی که هر کدام از حملها می توانند در آن از رشد متعادل برخوردار باشند و در مجموع ، هماهنگی و توازن بین خویش را حفظ نمایند .

آیه ۳۵ سوره " بقره " برای روشنی از زندگی حینی انسان بدست می دهد :
" و قلنا یا آدم اقم این مکان و از تو و همسرت ، در حین آرام گیرید و هر آنچه که میخواهید ، بگوئید اگر از آن بخورید اما به این درخت نزدیک نشوید که در

این است که حاکمیت بر خود ، به آن درجه از رشد و تکامل دیبا میم وجودی رسیده که می تواند مسئولیت حملگی را بپذیرد . در آیه ۳۶ سوره " بقره " از اینکه خداوند برای انسان علم خویش به ملائکه و نشان دادن برتری آدم بر آنها ، صحنه اشاع را آرمایی پس آدم و ملائکه برقرار می کند ، مشاهده می کنیم که شوالاب این اشاع (یعنی اشاع) را به آدم " یاد میدهد " اما بر ملائکه " عرضه میکند " .

" و علم آدم الاشاع " کلمه تم عرض می علی الله تعالی است و به معنای " او را علم دادند " . و اشاع را به آدم آموخت و سپس آنها را بر ملائکه عرضه کرد و گفت که اگر راست می گوئید ، برآز حقیقت اشاع ایشان را خبر کنید .

در اینجا این شوال مطرح میشود که چرا خداوند در این اشاعی که برای سنجش قدرت پاسخگوئی آدم و ملائکه برقرار می کند ، " اشاع " را که شوالاب این اشاع هستند ، به آدم " یاد میدهد " و بر ملائکه " عرضه میکند " ؟ این یک نوع غلبه در اشاع است آدم چیست ؟

بنا بر این پیش ، دقیقا " برمی گردد به طریقت وجودی متفاوت آدم و ملائکه ، در زمینه پذیرش شوالاب فوق . به این معنا که آدم ، از آنجا که دیبا میم حینی تکامل یافته تر از ملائکه داشت و اصولا " در سلسله تناسلی تکامل موجودات در زمینه ای بالاتر از ملائکه قرار گرفته بود ، لذا اشاع را از طریق " علم " (یاد گرفتن) می توانست دریافت کند بر خلاف ملائکه ، که چون در زمینه پائین تری از آدم قرار داشتند ، نتوانی پذیرش اشاع را از طریق " علم " داشته و تنها " بصورت " عرضه " می توانستند آنها را دریافت کنند .

و باز در آیه ۳۵ اشاع که خداوند پس از قرار دادن آدم و همسرش در حین ، به آنها می گوید هر آنچه که می خواهید بخورید اما به این درخت نزدیک نشوید :

" و قلنا یا آدم اقم این مکان و از تو و همسرت ، در حین آرام گیرید و هر آنچه که میخواهید ، بگوئید اگر از آن بخورید اما به این درخت نزدیک نشوید که در

اگر از دید روانشناسانه به این سخن خداوند توجه کنیم در می یابیم که این گفته ، خود بخود یک حالت کمکوئی نسبت به شجره میوه در آدم و همسرش ایجاد می کند و آنها را متوجه میسود در آدم و در این درخت گیرند . در آیه ۳۶ اشاع ، آنها منتظر فرصتی بودند تا کمکوئی تحریک شده خویش را ارضا نمایند و از آن درخت مزبور سر در آورند . این بیان صلیک فرغان ، بخوبی نشان دهنده حالت بالقوه اراده و اختیار انسان است که متوجه پدیدای زمینه مناسب برای به ظهور رساندن و به فعلیت درآوردن آن بوده است . در حالیکه یک جنب محدودیتی برای هیچیکار پدیدهای دیگر آفرینش ، قرار داده نشده که ممانعت نموده است که در حرکت گردد ، و همین سازه بر نشان میدهد که این اشاع انسان است که حاکمیت کمکوئی را دارد و این حاکمیت کمکوئی حاکی از دیبا میم وجودی تکامل یافته تر از انسان است به پدیدهای غیر انسانی می باشد .

تفاوت ماده کبوسی انسان و المپس نیز نشان دهنده تکامل یافتن بودن دیبا میم وجودی وی نسبت به المپس است . در آیه ۱۲ سوره " اعراف " وقتی که خداوند المپس میبرد : " و را چه شد که بر آدم سجده نکردی ؟ وی در جواب خداوند می گوید :
" ... انا خیر منه خلقتی من نار و خلقته من طین " - من بهتر از او هستم چرا که مرا از آتش آفریده ای (و آتش حاکمیت صوری و بالا رودگی دارد) و من را از گل آفریده ای (و گل حاکمیت فرود آمدنی و

حملهای ذاتی انسان شده و این رشد همانند حملهای دیبا میم وجودی را از دیبا میم وجودی اشاع و وجود آگاهی و عقل وی را در حالت بالقوه یکسانند است مجموع . انسان از یک حرکت حینی برخوردار میشود و توسط اینطور مهارهای فطرت ، کنترل و هدایت می گردد پس می توان در یک نتیجه گیری سپاسی گفت که دیبا میم حینی (حین) ، عامل اصلی حینی حین زندگی انسان و حاکمیت صواب فطرت بر وی بوده است

ج - وسوسه شیطان و اراده انسان زمینه رشد حملها را تغییر میدهد :

وقتی که خداوند به آدم و همسرش سفارش می کرد که " در حین سکنا گیرید و هر آنچه می خواهید بخورید اما به این درخت نزدیک نشوید " ، خواه ناخواه این شوالاب در ذهن آدم غشی می بیند که " اگر این درخت چیست که نباید بدان نزدیک شد ؟ " و از همین لحظه کمکوئی آنها نسبت به حرکت می بندد و بدینسان فرصتی حاکم می گردد تا با شاع شوالاب فوق را با شاع کمکوئی حینی را ارضا نمایند . در اینجا ، این وسوسه شیطان برای آدم فراهم می آورد به آنها می گوید که راز این درخت این است که اگر شما از آن بخورید درختی جاودانه پیدا خواهید کرد و برای همیشه در حین خواهید ماند و بر آن سوری خواهید کرد . و خداوند برای شما را از نزدیک شدن به این درخت نهی کرده است که اگر از زندگی جاودانه و سوری در حین سی بهره بمانید ، " فوسوس لهما الشیطان لیکدب لهما با روی عنینا من سواهما و قال لهما کما یشاء و لهما من ههنا الشجره الا ان تکلنا کلین او تکلنا کلین الخالدین " پس شیطان شروع به وسوسه کردن آنها نمود تا عورتشان را به ایشان آگاه کند . و (برای این منظور به آنها) گفت پروردگار (ان به هیچ دلیلی) شما را از این درخت نهی نکرده بلکه آنرا که شما را در حین حین میباید از آنجا دور کنید

این امر را در سوره طه آیه ۱۲۰ بدینگونه آمده است :
" فوسوس لهما الشیطان لیکدب لهما با روی علی شجره الخلد و ملک لکل لایمان " - پس شیطان ، این دورا وسوسه کرد و گفت : ای آدم آیا تو را بر درخت جاودانه و سوری همیسی دلالت نکرده ؟

به این ترتیب ، وسوسه شیطان ، مکمل کمکوئی آدم شده و او را برای شجره " منوعه می کند ، و وادارش میکند تا بهمان خویش را با خداوند فراموش کرده و از آن بخورد . بعضی اینکه آدم و همسرش از درخت میوه میخورند و عورتشان از کفایت آن برایشان پوشیده مانده بود ، آشکار میشود : " و این خود ، بهانه این است که به زوایای وجودیشان آگاهی می یابند : " خود آگاه " میشوند :

" فذلکما به فرور قلنا ذاک الشجره بدت لهما سواهما و طلقا یخفان من ویک الجنه و نادیا بهیبه الم نیکما عن تکلنا الشجره و اقل لکما ان الشیطان لکم عدو مبین :

پس با قریب خویش ایشان را سرگرم کرد و همبیکدر خست را چندید ، عورتشان را برایشان آشکار شد و شروع کردند و به گرد آوردن برگ های جنب بر خویش ، و پروردگاران برایشان بانگ زد که آیا شما را از این درخت نهی نکردم ؟ و آیا به شما شکم که این شیطان ، دشمن آشکار شماست ؟ " (۲۲ اعراف) . این ماجرا در آیه ۱۲۱ سوره طه بدینگونه آمده است :

" فاکلنا منها فبدت لهما سو " و طلقا یخفان علیهما من ویک الجنه وعی آدم . زه نفری - پس ، از آن خوردند و عورتشان را برایشان نمودار شد و شروع کردند به گرد آوردن برگهای حین بر خویش . و آدم پروردگار خویش را با فراموشی کرد در نتیجه ، زبانشان شد " .